

## اصول و قواعد پژوهشی تاریخ (مطالعه موردی واقعه کربلا)

### ابراهیم صالحی حاجی آبادی

گروه معارف اسلامی، قم

دانشگاه مفید، قم، ایران

طلبه درس خارج حوزه علمیه، قم، ایران

### چکیده

توجه به قواعد پژوهش، در سیر مطالعات تاریخی از جمله مهمترین عوامل در دست یابی به حقایق تاریخی و ارائه تحلیل های نو می باشد. این اصول بیان گر یک چهار چوب خاصی است که در صورت تخطی از آن، نه تنها از سطح عملی پژوهش کاسته، بلکه منجر می شود پژوهشگر بر خلاف متن تاریخ، مطالبی را به اشتباه مبنا قرار داده و بر اساس آن در صدد بررسی و تحلیل مباحث تاریخی بر آید. هر اندازه پژوهشگر به این اصول بیشتر توجه داشته باشد، پژوهش از استحکام و نوآوری بیشتری برخوردار و در رفع ناسازگاری های موجود در تاریخ دارای راه کار مناسب می باشد. حادثه کربلا، از جمله وقایع تاریخی است که در طول زمان به علت عدم توجه به قواعد و اصول پژوهش، دچار تحریفات، تعارضات و مطالب خلاف واقع شده، که در ضمن بیان این اصول و با نگاهی انتقادی، مواردی از این گونه سهو قلم های رخ داده در این حادثه بیان می گردد. الا ذکر یکی از قاتلین امام حسین بنام ابو الجنوب یا قلمداد کردن سلیمان بن عوف، قاتل یکی از یاران آن حضرت، در شمار شهدای کربلا، از جمله این اشتباهات می باشد.

**کلید واژگان:** پژوهش، اصول و قواعد، حادثه کربلا، نوآوری.

## مقدمه

تاریخ پل ارتباطی نسل حاضر با حوادث و نسل های گذشته می باشد و بسیاری از حقایق و وقایع گذشته را برای نسل های بعدی باز گو می کند. اما امروزه به علل مختلف دست بشر از یک تاریخ منسجم و جامعی که عاری از خطا و اشتباه باشد، کوتاه می باشد و برای بیان حوادث گذشته و تحلیل آنها راهی ندارد مگر به همین متون موجود اعتماد کند. کتب تاریخی با مشکلات عدیده ای مواجه و عوامل مختلفی در این نقصان دخیل هستند، از جمله انگیزه های حکومت ها و افراد در تالیف کتب تاریخی، از میان رفتن منابع اولیه، اعتماد مورخین اولیه بر کتب ضعیف، وجود نسخ متعدد و تعارضات گوناگون در یک واقعه تاریخی، تالیف برخی کتب بدست افرادی که از علم چندانی برخوردار نبوده اند. برخی دیگر از مولفین به علت کثرت مشغله و یا دست نیافتن به منابع کهن معتبر و یا دست یابی به نسخ متعدد یک کتاب و در اختیار داشتن یک نسخه که حاوی اغلاط فراوان می باشد، مطالبی را بیان داشته اند که در هیچ کجای دیگر بیان نشده و برای دست یابی به برخی از حقایق تاریخی راهی جز حرکت در چهار چوب خاص و توجه به قواعد پژوهش وجود ندارد. در پژوهش تاریخ، اصول و قواعد متعددی وجود دارد که در این مقاله به برخی از آنها اشاره می شود. لازم به ذکر است که این اصول در ضمن مطالعه تاریخ کربلا، از میان مطالب نادرست استخراج شده است. پژوهشگر باید مبنای خود را در سیر مطالعات تاریخی راجع به مشکلات متعدد مشخص کرده و بعد از یافتن مبنای لازم در صدد تحقیق بر آید، و الا در صورتی که فرد، فاقد مبنای باشد و نداند در صورت تعارض قول خوارزمی با ابن شهر آشوب چه کند و کدام را ترجیح دهد، در چنین مواقعی پژوهشی ناقص ارائه می شود.

ذکر این نکته لازم است که مراد از واژه متاخرین در این نوشته، امری نسبی است، مثلاً کتاب الکامل فی التاریخ به اعتبار زمان حال، از جمله کتب متقدمین است اما نسبت به تاریخ طبری از کتب متاخر می باشد. در ضرورت این مقاله همان بس که با تکیه بر این اصول برخی از نقاط کور تاریخ و تعارضات موجود و یا حقایق مقلوب شده، روشن می شود و در صورت عمل به این قواعد تا اندازه ای علم تاریخ از رخوت به در آمده و از توان بالندگی برخوردار می شود تا مطالب و تحلیل های تازه و ناگفته هایی را به جامعه علمی عرضه کند. مطالب مذکور این مقاله در دو فصل بیان می شود؛ فصل اول پیرامون منابع می باشد که در آن به مباحثی چون میزان اعتبار منابع، ریشه یابی مطالب، مراجعه به زبان اصلی منابع، تقدم با متون اولیه پرداخته می شود. و در فصل دوم به بیان برخی از ویژگی های پژوهشگر پرداخته می شود.

### فصل اول: پیرامون منابع

منابع تاریخی که در اختیار ما قرار گرفته به علل گوناگون با مشکلات متعددی مواجه است، تعدد نسخ، میزان دقت نویسنده در نقل حوادث، عدم دست یابی به منابع متعدد و کهن و... از جمله این عوامل می باشد. حال که پژوهشگر قصد استناد به کتب تاریخی را دارد باید اصولی را در مورد این منابع بکار گیرد تا تحقیق و تحلیلی نو را با استحکام بیشتری عرضه نماید؛ در اینجا به برخی از این اصول اشاره می شود.

#### میزان اعتبار منابع

کتب تاریخی، از یک سطح اعتبار مساوی برخوردار نیستند. برخی از آنها در حد اعلی وثاقت و برخی دیگر مشکلات متعددی را دارا می باشند و نمی توان به آنها اعتماد تام کرد، مگر به عنوان مویذ. برای شناخت میزان اعتبار منابع توجه به چند نکته ضروری است.

۱- متن مورد استناد، هر چه به زمان وقوع حادثه نزدیک تر باشد، - با ضمیمه دیگر شرایط - از اعتبار بیشتری برخوردار است. از باب مثال تاریخ طبری م ۳۱۰، در نقل یک مطلب، نسبت به الکامل ابن اثیر م ۶۳۰ که مطلبی در همان موضوع و بر خلاف طبری بیان کرده، از اعتبار بیشتری برخوردار است. لاً طبری در ذیل حوادث سال ۶۵ هجری و در جنگ تواین به رهبری سلیمان بن صرد، نام یکی از فرماندهان عبیدالله بن زیاد را جبلة بن عبدالله را ثبت کرده،<sup>۱</sup> اما ابن اثیر در ذیل همین داستان نام این فرد را جمله بن عبدالله ضبط کرده است،<sup>۲</sup> یا خوارزمی م ۵۶۸، در ذیل کیفیت شهادت امام حسین و کسانی که آن حضرت را در محاصره قرار داده اند: نام یکی از این افراد را ابو الحتوف ذکر کرده است،<sup>۳</sup> اما ابن شهر آشوب م ۵۸۸ در ذیل همین داستان نام این فرد را ابوالحنوق ذکر کرده است؛<sup>۴</sup> و جالب آنکه در کتب معتبر قبل از این دو بزرگ، کنیه فرد مذکور، ابوالجنوب ضبط شده است.<sup>۵</sup> حال در چنین مواردی متون اولیه و نزدیک به وقوع حادثه، از اعتبار بیشتری برخوردار می باشد.

۲- اضط بودن نویسنده: مورخ در بیان و یا نقل به معنای یک حادثه، بسیار دقیق عمل کند. برخی از نویسندگان، در بیان سیر حوادث تاریخی، از این خصیصه برخوردار نیستند، در مقابل دسته ای دیگر در بیان مطالب نوشتاری و حتی گفتاری بسیار دقیق و نکته سنج عمل کرده اند، که در این گونه موارد پژوهشگر باید متنی را که نویسنده آن اضط در نقل مطالب می باشد، مورد استناد قرار دهد. لاً در نگاه مورخین، بن بُ نَیَط از جمله افرادی که از بصره به مکه رفت و همراه امام حسین به شهادت رسید،<sup>۶</sup> اما در کتب قبل از ابن اثیر نام این فرد یزید بن نبیط می باشد؛<sup>۷</sup> البته موارد این چنینی که سهو قلم در ضبط اسماء می باشد، در مواردی قابل اغماض باشد، اما

تمام موارد این گونه نیست و در برخی موارد جایجایی یک واژه، هویت شخص را تغییر می دهد. از جمله این موارد می توان به نام جلاس بن عمرو اشاره کرد؛ برخی نام این فرد را در شمار شهدای کربلا ذکر کرده اند<sup>۱۰</sup> این مطلب نادرست می باشد، زیرا او لاً در کتب قدمات نام این فرد که در شمار شهدای کربلا ذکر شده، جلاس ضبط گردید<sup>۱۱</sup> بزرگان از قدمات نام جلاس بن عمرو از جمله صحابی پیامبر اکرم ذکر کرده اند که در شمار راویان حدیث نیز نامش قلمداد شده است<sup>۱۲</sup> بر خلاف جلاس که از شهدای کربلاست و جایی اشاره نشده است که جلاس در شمار صحابه نبی اکرم می باشد. هر چند اصل شهادت جلاس بن عمرو نیز مخدوش می باشد، که در جای خواید مفصلاً بحث شود!!

۳- عدم تعارض در مطالب منبع مورد استناد: مطالبی که یک مورخ نقل می کند، باید عاری از تعارض باشد، در برخی موارد مولف به صدر و ذیل کلام خود توجه نداشته و یا صرفاً در صدد نقل یک مطلب متعارض می باشد. از جمله این تعارضات می توان به کلام ابن طاووس اشاره کرد. ایشان در ضمن بیان حوادث کربلا، یک مرتبه نام هلال بن نافع را به عنوان یکی از یاران امام حسین دانسته، که خطاب به سید الشهداء گفت: « به خداوند سوگند، ما از لقاء پروردگاران کراهت نداریم و ما بر نیات و ضمائم خود هستیم، با دوستان تو، دوست و با دشمنانت دشمن هستیم. »<sup>۱۳</sup> ابن طاووس بعد از بیان این مطلب، در جای دیگر تصریح می کند: «هلال بن نافع گفت: من با اصحاب عمر بن سعد ایستاده بودم که ناگهان فردی فریاد بر آورد، بشارت بده ای امیر، - فهذا شمر قتل الحسین- شمر حسین را به قتل رساند، هلال گوید: من از میان دو گروه خارج شدم و بالای سر حسین ایستادم، و او در حال جان دادن بود، پس به خداوند سوگند هیچ کشته ای را ندیدم که در خون خود غلطیده باشد، زیباتر از حسین و هیچ صورتی را نورانی تر از صورت وی مشاهده نکرده بودم، -ولقد شغلنی نور وجهه وجمال هیئته عن الفکره فی قتله- و نور صورت و جمال هیئتش مرا از فکر قتل وی منصرف کرد»<sup>۱۴</sup> در توضیح باید عرض کرد در همین مطلب کوتا، چند تعارض به چشم می خورد. الف) ابن طاووس یک مرتبه نام هلال بن نافع را در شمار اصحاب سید الشهداء ذکر کرده، و در جای دیگر تصریح می کند: وی در لشکر عمر بن سعد و شاهد جان دادن امام حسین بود!! ب) ابن طاووس در ابتدا تصریح می کند: شمر حسین را به قتل رساند، سپس از زبان هلال نقل می کند: نور و هیبت حسین مانع شد که من وی را به قتل برسانم؛ اگر عبارت -فهذا شمر قتل الحسین- صحیح باشد، پس عبارت--ولقد شغلنی نور وجهه وجمال هیئته عن الفکره فی قتله- به چه معناست؟! ج) ابن طاووس در اینجا تصریح نمود، شمر قاتل امام حسین می باشد، و حال آنکه طبق دیدگاه اکثریت مورخین و ارباب مقاتل از شیعه و سنی، سنان

بن انس کسی بود که سید الشهداء را به قتل رساند<sup>۳</sup> با توجه به آنچه که بیان شد، اهمیت این اصل و تعیین میزان اعتبار کتب و مطالب آنها در بیان سیر حوادث تاریخی مشخص می گردد.

### تقدم با متون اولیه تاریخ

یکی دیگر از ضوابط پژوهش لزوم رجوع به منابع کهن تاریخ می باشد. هر چه زمان بیشتر از تاریخ وقوع یک حادثه می گذرد، احتمال اینکه حقایق و اتفاقات آن حادثه به گونه ای دیگر منعکس شود، بسیار زیاد می باشد. فلذا پژوهشگر، باید در نگارش، به منابع اولیه رجوع و موضوع خود را با اعتماد به منابع کهن و معتبر تحلیل و بررسی کند. چرا که میراث و کتب تاریخی گذشته، هم به زمان وقوع حادثه نزدیک تر بوده و هم انگیزه و عواملی که موجب دخل و تصرف در نقل مطالب می شود، بسیار کمتر از کتب متأخرین می باشد. در کتب متأخرین برخی مطالب نقل و به متقدمین نسبت داده شده که آن مطلب یا از اساس در منبع مذکور وجود ندارد و یا به گونه ای دیگر بیان شده است. در تاریخ عاشورا این گونه مسائل بسیار زیاد یافت می شوند. <sup>۱۴</sup> نام هلال بن نافع از قرن هفتم، توسط مرحوم ابن نما حلی و ابن طاووس بیان، سپس در میان کتب متأخرین انتشار یافت. ابن نما درباره حرکت امام می نویسند: امام حسین (ع) در راه، به چند سوار که از کوفه می آمدند برخورد کردند، از جمله آنها هلال بن نافع بود که خبر شهادت قیس بن مسهر را به سید الشهداء (ع) داد و همان جمله معروف شمشیرها بر علیه شما و دلها با شما می باشد را گفت. <sup>۱۵</sup> ابن نما در جای دیگر تصریح می کند: هلال بن نافع همان کسی است که در گودی قتلگاه شاهد جان دادن سید الشهداء بود و طریقه جان دادن آن حضرت را گزارش می کند. <sup>۱۶</sup> سپس ابن طاووس دو قول متعارض راجع به هلال بن نافع بیان می کند، در یک جا تصریح می کند: هلال از اصحاب سید الشهداء می باشد <sup>۱۷</sup> و در جای دیگر همان مطلب ابن نما را مبنی بر بیان کیفیت شهادت امام حسین را از زبان هلال بن نافع، بیان می کند. <sup>۱۸</sup> اما هیچ کدام از مطالب آن دو بزرگ راجع به این شخص، در کتب متقدمین یافت نمی شود؛ مگر در کتاب ابن اعثم م ۳۱۴، که وی نام هلال بن رافع بجلی را در شمار شهدای کربلا ذکر کرده است. <sup>۱۹</sup> و بنابر این اصل، قول ابن اعثم بر اقوال ابن نما و ابن طاووس تقدم داشته و بر فرض صحت و اعتماد به قول ابن اعثم، هلال بن رافع بجلی در کربلا همراه سید الشهداء به شهادت رسید، نه هلال بن نافع. اما با توجه به دیگر اصول و قواعد، باز نمی توان به قول ابن اعثم اعتماد کرد؛ زیرا این مطلبی است که در قرن چهارم بیان شده و در کتب قرن دوم و سوم و حتی قرنهای بعدی اثری از آن یافت نمی شود و همه-حتی متأخرین- از قول ابن اعثم اعراض کرده و آن را قبول ندارند، افزون بر آنکه به نظر می رسد ابن اعثم، این فرد را با نافع بن هلال که یکی از شهدای کربلاست خلط کرده، زیرا رجز و شهدای قبل و بعد از هلال بن رافع، تا اندازه ای شبیه به موارد مذکور برای نافع بن هلال می باشد.

## ریشه یابی مطالب و دقت در منابع اولیه

در کتب متأخرین مطالب و استنادات بسیاری از منابع کهن نقل شده و پژوهشگر نمی تواند به این کتب اعتماد کند. چرا که متأخرین به علل مختلف ممکن است در نقل مطالب دچار سهو قلم شده باشند. بنابراین در پژوهش ریشه یابی و دقت در منابع کهن امری لازم می باشد. با توفیق در کتب متأخرین بدست می آید که برخی از مطالب که نقل شده، در منابع اولیه یا خلاف آن وجود دارد، و یا اصلاً ذکر نشده و این در جایی که مطلب از زبانی به زبان دیگر - بوسیله ترجمه یا نقل به معنا - نقل شود، زیاد تر می باشد. در اینجا به دو مورد اشاره می شود. مورد اول: شرح حال عامر بن مسلم اشاره کرد. در میان متأخرین تصریح شده عامر به همراه یزید بن ثبیط و مولایش سالم از بصره راهی مکه شده و در منطقه ابطح به امام حسین ملحق شده و در کربلا به شهادت رسیدند<sup>۱۹</sup> در ریشه یابی این مطلب باید گفت: لا نام پدر یزید، نبیط می باشد نه ثبیط<sup>۲۰</sup> آ یزید بن نبیط به همراه دو فرزندش از بصره به طرف مکه حرکت و در کربلا به شهادت رسیدند و فرد دیگری همانند عامر وی را همراهی نکردند<sup>۲۱</sup> آ در نگاه رجال شناسان بزرگ شیعه، عامر بن مسلم فردی مجهول می باشد<sup>۲۲</sup> و تاریخ معتبر کهن نیز نامی از این فرد را ذکر نکرده است. هر چند برخی از کتب قدماء نام وی را در شمار شهدای کربلا ذکر کرده اند؛<sup>۲۳</sup> اما قول آنها به علت مقابله با قول بزرگان شیعه که تصریح بر مجهول بودن حال عامر کرده اند و نیز کتب معتبر تاریخ که هیچ نامی از این فرد نبرده اند، قابلیت استناد را ندارد<sup>۲۴</sup> آ به نظر اینکه بزرگان شیعه تصریح به مجهول بودن حال عامر بن مسلم بن شریح بن سعد کرده اند از آنجا نشأت گرفته که عامر فرزند مسلم نمی باشد، بلکه فرزند حسان بوده و مسلم میان عامر و حسان فاصله انداخته است. نجاشی م ۴۵۰ از رجال شناسان بزرگ شیعه، در ذیل ترجمه أحمد بن عامر و عبدالله بن احمد بن عامر می نویسد: «عامر بن حسان بن شریح بن سعد. . . همان کسی است که در کربلا با امام حسین به شهادت رسید». <sup>۲۴</sup> و همین مطلب که ابن حسان در کربلا به شهادت رسید، در کتب دیگر نیز ذکر شده است. <sup>۲۵</sup> بنابر این طبق تصریح کتب مذکور عامر بن حسان بن شریح در کربلا به شهادت رسیده نه عامر بن مسلم بن حسان بن شریح، که در نگاه بسیاری از رجال شناسان فردی مجهول می باشد. همانگونه که مشاهده شد با ریشه یابی یک مطلب چگونه، میزان اعتبار قول برخی از متقدمین و متأخرین مشخص می شود، و رعایت این اصل در پژوهش های تاریخی بسیار مفید و برای دست یابی به حقیقت بسیار راهگشا می باشد.

مورد دوم: مطلبی در میان کتب و افواه متأخرین بسیار شیوع پیدا کرده، که وقتی تمام اصحاب سید الشهداء به شهادت رسیدند، آن حضرت به چپ و راست نگریست و هیچ یک از یاران خود را ندید، پس صدا زد: «. . . ای مسلم بن عقیل! . . . ای هلال بن نافع. . . ای دلاور مردان پایدار! . . .

چرا شما را صدا می‌کنم و پاسخم نمی‌دهید. . .».<sup>۲۶</sup> اما این مطلب در کتب کهن و معتبر بیان نشده است. مرحوم سپهر، از قول امام حسین (ع) می‌نویسد: «آنگاه از یمن و شمال نگران شد، اصحاب را همگان کشته دید. . . پس ندا کرد: یا مسلم بن عقیل، و یا هانی بن عروه. . . و یا هلال بن نافع، . . .».<sup>۲۷</sup> اما از آنجا که این متن در کتب قدماء ذکر نشده، و افزون بر آن در این عبارت امام حسین، هلال بن نافع را نیز صدا می‌کند؛ در حالی که در نگاه ابن نما و ابن طاووس: هلال بن نافع همان کسی است که در گودی قتلگاه شاهد جان دادن سید الشهداء بود و طریقه جان دادن آن حضرت را گزارش داده است.<sup>۲۸</sup> با توجه به این موارد برای دریافت برخی از حقایق تاریخی اکتفاء بر منابع متاخرین مشکل و در بعضی موارد حقیقت مقلوب را در اختیار پژوهشگر قرار می‌دهد.

### مراجعه به زبان اصلی و تأمل در واژه‌ها

نوع گفتار و واژه‌های هر زبانی دارای بار معنایی خاصی می‌باشد، که در ترجمه آن متن خواننده توان درک آن بار معنایی را ندارد. فلذا در انجام پژوهش، نمی‌توان به متن ترجمه شده و یا مطلبی که به زبان اصلی نقل به معنا شده، اکتفاء نمود. اعتماد به این گونه از کتب که رتبه دوم را در پژوهش دارا می‌باشند، از ارائه یک تحقیق جامع جلوگیری می‌کند. نویسنده در بیان مطالب، خصوصاً در زبان عربی که الفاظ آن بسیار دقیق و هر لفظ و یا ضمیری حاوی یک مطلب خاص می‌باشد، برای استنباط یک مطلب باید به زبان اصلی بحث مورد نظر مراجعه شود. از باب مثال، در قیام سید الشهداء دو فرد به نام سلیمان حضور داشتند، یکی مولی حسین، که در کربلا بدست سلیمان بن عوف و دیگری مولی بصریان، که در بصره به دست عبیدالله بن زیاد شهادت رسیدند؛ اما بسیاری از نویسندگان بخاطر عدم توجه به اصل مذکور و تفاوت نگذاشتن میان دو واژه «مولى الحسين» و «مولى لهم»، این دو فرد را یک شخص حساب کرده، و در صدد توجیه بر آمده اند که اگر سلیمان در بصره به شهادت رسید، پس واژه «قتل معه» (با امام حسین به شهادت رسید) که متقدمین راجع به سلیمان گفته اند،<sup>۲۹</sup> به چه معناست؟! علامه مامقانی در توجیه این مطلب گفته اند: «. . . ظاهر قول شیخ و ابن داود این است که سلیمان در کربلا به شهادت رسید؛ لکن صریح کلام جمعی از اهل سیره این است که امام حسین (ع) بوسیله سلیمان نامه ای را به اشراف بصره فرستاد و از آنها دعوت به همکاری کرد. اما منذر بن ابی جارود، سلیمان و نامه اش را گرفت و. . . دستگیر کرد [و تحویل عبیدالله بن زیاد داد] او نیز دستور داد گردنش را بزنند؛ پس سلیمان بن عوف حضرمی لعنه الله وی را به قتل رساند. و شاید غرض شیخ و غیر ایشان از اینکه فرمودند: «قتل معه» این باشد که در راه امام به شهادت رسید. . . زیرا مقتول در رسالت امام حسین (ع)، همانند مقتول در طف می‌باشد، در شرف و سعادت».<sup>۳۰</sup> و دیگر بزرگان نیز بیان داشته اند: سلیمان

مولی حسین از شهداست، وی حامل نامه امام حسین به اشراف بصره بود.<sup>۳۱</sup> اما به نظر توجیه مذکور نه تنها خلاف ظاهر متن می باشد، بلکه با تاریخ نیز سازگاری ندارد. در کتب قدماء راجع به این داستان، از دو واژه «سلیمان مولی لهم» و «سلیمان مولی له و یا مولی الحسین» استفاده شده است. در کربلا فردی به نام سلیمان مولی حسین به همراه امام حسین(ع) به شهادت رسیدند و تاریخ کهن و متاخرین بر این امر تصریح دارد و حتی نام قاتل وی را سلیمان بن عوف ذکر کرده اند،<sup>۳۲</sup> که از این فرد با واژه «سلیمان مولی الحسین و یا سلیمان مولی له» استفاده شده و اینکه بزرگان از قدماء تصریح کردند: «سلیمان مولی الحسین قتل معه» بیانگر آن است که این فرد در کربلا به شهادت رسید.

از طرف دیگر امام حسین(ع) نامه ای به بزرگان بصره می نویسد و آن را به وسیله فردی بنام سلیمان برای اشراف بصره می فرستند و این فرد در آنجا به شهادت می رسند، و بخاطر تشابه اسمی ما بین این دو فرد، اکثر نویسندگان این دو سلیمان را یک فرد قلمداد کرده اند و حال آنکه سلیمان که نامه امام را برای اهل بصره برد، مولی بصریان بود. بزرگانی از قدماء تصریح کرده اند: «کتب حسین مع مولی لهم یقال له: سلیمان. . .».<sup>۳۳</sup> «امام حسین با مولای بصریان که سلیمان نام داشت نامه ای نوشت. . .». حال همانگونه که مشاهده دقت در واژه «مولی لهم» که در مورد سلیمان، حامل نامه امام به بصره بود و واژه «مولی الحسین یا مولی له» که در کربلا و به دست سلیمان بن عوف به شهادت رسید،<sup>۳۴</sup> چگونه در حل این گونه مباحث کمک می کند.

ممکن است اشکال شود اگر ابو مخنف م ۱۵۷ و طبری م ۳۱۰ از واژه «مولی لهم» استفاده کرده اند، در مقابل بزرگان دیگری همانند ابن اعثم م ۳۱۴، حامل نامه به بصره را سلیمان مولی حسین ضبط کرده و در ضمن بیان نامه امام حسین(ع) به سران بصره می نویسند: هنگامی که منذر حقیقت امر را فاش می کند عبیدالله می گوید: رسول حسین به بصره کیست؟ منذر می گوید: مردی به نام سلیمان، عبیدالله او را می خواهد و بعد از یافتن وی، سلیمان مولی حسین را می آورد و گردنش را می زند.<sup>۳۵</sup> اما به دو دلیل نمی توان قول ابن اعثم را بر قول طبری و ابو مخنف ترجیح داد؛ زیرا او لاً گفتار ابن اعثم در حدود یک قرن و نیم بعد از متن ابو مخنف می باشد، علاوه بر اینکه طبری نیز با نقل گفتار ابو مخنف، بر گفتار او اعتماد کرده است. در ثانی ابن اعثم در این داستان دچار سهو قلم شده و نام دختر منذر را حومه بیان کرد، اما این مطلب بر خلاف نص صریح کتب دیگر بزرگان از متقدمین و متاخرین می باشد که نامش را بحریه ذکر کرده اند.<sup>۳۶</sup> و به نظر ذکر نام حومه برای دختر منذر منحصر به ابن اعثم باشد؛<sup>۳۷</sup> همانگونه که گذشت طبق تصریح کتب معتبر از قدماء سلیمان مولی حسین در کربلا و به دست سلیمان بن عوف به شهادت رسید؛ اما ابن اعثم در اینجا تصریح می کند: عبیدالله دستور می دهد سلیمان مولی حسین را



بیاورند، «فلما رعبیدالله بن زیاد لم یكلمه دون ان اقدمه فضرب عنقه صبراً - رحمه الله - ثم امر بصلبه»<sup>۳۷</sup> «هنگامی که عیب‌الله بن زیاد، او را دید [سلیمان مولى حسین] بدون صحبت کردن با او، گردنش را زد، سپس دستور داد بدنش را به صلیب بکشند». ظاهر عبارت آن است که قاتل سلیمان، شخص عیب‌الله می باشد، و این در حالی است که در بسیاری از کتب تصریح شده: قاتل سلیمان مولى حسین، فردی به نام سلیمان بن عوف می باشد که در کربلا او را به شهادت رساند.<sup>۳۸</sup> به نظر حداقل در این قسمت از تاریخ، قول ابن اعثم اعتبار لازم برای استناد را ندارد.

البته در میان متقدمین، دینوری م ۲۸۲، نام پیک امام حسین (ع) را سلمان مولى حسین ذکر کرده است؛<sup>۳۹</sup> که به قول ایشان نیز نمی توان اعتماد کرد؛ چرا که در همین یک داستان کوتاه چند سهو قلم را مرتکب شده اند، اول اینکه نام سلیمان را سلمان ضبط کرده است، و حال آنکه نام این فرد طبق نظر اکثر مورخین سلیمان می باشد، نه سلمان.<sup>۴۰</sup> علاوه بر این دینوری در همین جا، نام دختر منذر، که به همسری عیب‌الله در آمده بود را هنداء، ضبط کرده است، و حال آنکه نام وی بحریه می باشد؛<sup>۴۱</sup> نکته دیگر آنکه دینوری نامه امام حسین (ع) به مردم بصره را به گونه ای متفاوت با نقل ابی مخنف و مشهور ذکر می کند.<sup>۴۲</sup> علاوه بر اینکه اعتبار تاریخی کتاب اخبار الطوال به اعتبار مقتل ابو مخنف و تاریخ طبری و . . . نمی رسد و در مواردی که مطالب تاریخی این گونه ناسازگاری دارند، ترجیح با کتب معتبر و یا متقدم می باشد. نکته دیگر آنکه ابن کثیر م ۷۷۴، همانند دینوری نام پیک سید الشهداء را سلمان مولى حسین ذکر کرده است؛<sup>۴۳</sup> که به قول وی نیز نمی توان اعتماد کرد، از لحاظ تقدم زمان و اعتبار متن به یقین کتاب ابن کثیر به اعتبار تاریخ طبری و مقتل ابو مخنف که نامش را سلیمان ضبط کرده اند، نمی رسد؛ علاوه بر اینکه ابن کثیر طبق نسخه ای که به تحقیق علی شیری انتشار یافته در اینجا به اشتباه نام سلیمان، را سلمان ضبط کرده<sup>۴۴</sup> و در پایان، وقتی نامه سید الشهداء (ع) را ذکر می کند تعریضی به بعضی از روایات شیعه زده و می نویسد: «و عندی فی صحه هذا عن الحسن بن نظر، و الظاهر انه مطرز بکلام مزید من بعض رواه الشیعه»<sup>۴۵</sup> «نزد من، استناد این نامه به حسین مشکل است، و ظاهر آن است که این نامه با کلام برخی از روایات شیعه مخلوط شده است». و این ادعا در حالی مطرح شده که دقیقاً همین نامه ای که ابن کثیر نقل کرده و مدعی است راویان شیعه در آن دخل و تصرف کرده اند، مطابق با همان نامه ای است که طبری م ۳۱۰، یکی از بزرگان اهل سنت، آن را نقل کرده است.<sup>۴۶</sup> فلذا اشکال ابن کثیر قبل از اینکه متوجه روایان شیعیان شود، متوجه بزرگ مورخین از اهل سنت می شود. غرض اینکه به قول ابن کثیر نمی توان اعتماد کرد و سلیمان را سلمان فرض کرده و او را مولای حسین دانست که حامل نامه امام به بصره بود.

در میان کتب متاخرین علامه امین در ضمن بیان داستان فوق تصریح می کنند: «امام حسین نامه ای به پنج تن از بزرگان بصره و نیز به اشراف بصره نوشت و این نامه را به همراه ذراع سدوسی و مولی امام حسین، سلیمان که ابو رزین نام داشت، به بصره فرستاد. . . منذر بن جارود نامه و رسول امام حسین را نزد عبیدالله بن زیاد آورد، عبیدالله او را گرفت و به صلیب کشید». قول<sup>۴۷</sup> علامه امین نیز در این مورد قابل اعتماد نمی باشد؛ زیرا او لاً از کتب متاخرین می باشد، در ثانی ایشان پیک امام به بصره را ذراع و سلیمان مولی حسین معرفی کرده است، و این بر خلاف کتب قدماء می باشد؛ علاوه بر اینکه علامه امین در اینجا دچار سهو قلم شده و می نویسند امام نامه را توسط دو نفر به بصره می فرستد، سپس تصریح می کند، منذر پیک امام را نزد عبیدالله آورد، اگر چنین است، پس ذراع چه شد؟ مگر دو نفر حامل نامه نبودند پس آن یک نفر چه شد؟! ثالثاً علاوه بر این به نظر می رسد علامه امین، این قول را از ابن حلی م ۶۴۵ نقل کرده، اما ابن نما چنین نگفته و در اینباره می نویسد: «بعث الکتاب مع ذراع السدوسی و قیل مع سلیمان المکنی بابی رزین»<sup>۴۸</sup> «امام حسین نامه را به همراه ذراع سدوسی فرستاد، برخی گفته اند: توسط سلیمان ملقب به ابو رزین نامه را برد». همانگونه که مشاهده شد، ابن نما تصریح دارد ذراع سدوسی حامل نامه به بصره بود، و اینکه سلیمان حامل نامه باشد، را با واژه «قیل» بیان می کند، دال بر ضعف آن قول می باشد. نکته دیگر اینکه قول ابن مبنی بر اینکه حامل نامه ذراع سدوسی می باشد، نیز قابل قبول نمی باشد، زیرا بر خلاف دیگر کتب متقدم و معتبر می باشد، که حامل نامه را سلیمان معرفی کرده اند.<sup>۴۹</sup> با توجه به آنچه بیان شد می توان گفت: متن ابو مخنف م ۱۵۷، و نیز اعتماد طبری م ۳۱۰، به این متن، بر هر چهار متن دینوری، م ۲۸۲، ابن اعثم، م ۳۱۴، ابن نما، م ۶۴۵ و ابن کثیر م ۷۷۴ ارجحیت دارد. علاوه بر اینکه سلیمان مولی حسین در کربلا، توسط سلیمان بن عوف حضرمی به شهادت می رسد.<sup>۵۰</sup> بنا بر این، از این متن و دیگر متون که تصریح می کنند: سلیمان مولی حسین «قتل معه» با امام حسین به شهادت رسید،<sup>۵۱</sup> بدست می آید که سلیمان مولی حسین در کربلا و بدست سلیمان بن عوف به شهید شد. اما سلیمان مولی بصریان در بصره و به دست عبیدالله و یا به دستور وی به قتل رسید؛ و قول برخی از بزرگان متاخر<sup>۵۲</sup> در این مورد دقت بیشتری را می طلبد. از آنچه گذشت، بدست می آید تاامل در واژه ها در فهم و نوع بیان مطالب، تا چه اندازه نقش اساسی را بر عهده دارند و در صورت عدم توجه به این اصل پژوهشگر با چه مشکلاتی باید دست و پنجه نرم کند و چه مطالب خلاف واقع را قائل شود.

### فصل دوم: ویژگی های پژوهشگر

در این قسمت شش ویژگی از خصوصیات پژوهشگر ذکر می شود که بیان و عمل به این ویژگی ها در ارائه یک تحقیق جامع و نو بسیار موثر می باشد.

## برخورداری از جسارت و شجاعت لازم

از جمله ضوابط پژوهش، عدم تاثیر پذیری پژوهشگر و برخورداري از جسارت در نقد و بررسی کلام بزرگان می باشد. نویسندگان بزرگ در نقل اقوال و نظریه پردازی از عصمت برخوردار نیستند، فلذا آنچه بیان می کنند، قابلیت بررسی و تحلیل را دارد. برخی از بزرگان به علل مختلف دچار سهو قلم شده و برخی از مطالب را بر خلاف آنچه که در تاریخ اتفاق افتاده، نقل و استنباط کرده اند. از طرف دیگر پژوهش حوزه ای متفاوت با دیگر حوزه ها دارد، در این حوزه هدف کپی برداری و یا صرف تجمیع نکات تاریخی نمی باشد، بلکه در وحله اول مراد از امر پژوهش ارائه نکات جدید و گره گشایی و بیان راهکارهای مناسب می باشد. به عبارت دیگر پژوهش نوعی برخورد اجتهاد گونه با گزاره های موجود تاریخی است و پژوهشگر علاوه بر تکیه به برخی از اقوال بزرگان، در صدد استخراج مطالب جدید و حقایق ناگفته از کلام آنها می باشد و به صرف داده های آنها اکتفاء نمی کند، بلکه خود نیز دارای شیوه و روش خاص بوده که برای استخراج و تحلیل مباحث تاریخی بسیار مهم می باشد. احترام به بزرگان از وظایف اولیه هر نویسنده و پژوهشگر می باشد، اما این مطلب نباید مانع از تحلیل و بررسی دیدگاه آنها شود. نقد و بررسی دیدگاه بزرگان در چهار چوب خاص خود، از جمله مهمترین عوامل تطور و پیشرفت علم می باشد و عدم اعتناء به این اصل یکی از مهمترین آفات تحقیق است که منجر به رخوت و رکود پژوهش های تاریخی می شود. مثلاً وقتی به تاریخ کربلا مراجعه می شود پرهیز از نقد و اعتماد به قول بزرگان از متقدمین، باعث شده که برخی از نکات تاریخی به گونه ای خلاف جلوه کند. ابو الحتوف [ابو الجنوب] یکی از قاتلین امام حسین می باشد، به مرور زمان جای خود را در میان اصحاب سید الشهداء باز کرده و در میان کتب متقدمین و متاخرین و حتی در روضه حسینی - همان مکانی که به پیشانی امام حسین تیر زده - نامش در شمار شهدای کربلا ذکر می شود،<sup>۵۳</sup> اما تاریخ معتبر تصریح دارد این فرد از جمله کسانی است که روز عاشورا، امام حسین را در آخرین لحظات عمر شریفش محاصره کرده و در قتل آن حضرت شریک بود.<sup>۵۴</sup> و این مطلب در میان کتب متاخرین به وفور یافت می شود.<sup>۵۵</sup> افزون بر این و در یک نگاه دقیق تر و با توجه به اصول مذکور باید گفت: نام این فرد ابوالجنوب است، نه ابو الحتوف. وی در کربلا حاضر و در موقع جان دادن سید الشهداء (ع)، با دیگر افراد پست امام را احاطه کرده و هنگامی که شمر می گوید: کار حسین را تمام کن با شمر مشاجره می کند.<sup>۵۶</sup> کتاب تسمیه من قتل اولین کتاب است که در قرن دوم نام این فرد را در شمار شهدای کربلا ذکر کرده و بعد از وی، دیگر کتب همان مطلب را ذکر کرده اند. در همین مورد اگر نویسندگان متقدمین و متاخرین به صرف نقل قول اکتفاء نمی کردند و یک تورق اجمالی در کتب تاریخی معتبر داشتند، امروزه نام این قاتل، در کتب شیعه به عنوان شهید کربلا

ذکر نمی شد. عدم جسارت در نقد کردن، از جمله عواملی است که در تثبیت اینگونه مطالب بسیار موثر بوده است.

مورد دوم: در برخی منابع کهن بیان شده که ابو الحتوف برادر سعد بن حارث می باشد. آنها در ابتدا در لشکر عمر بن سعد بود و در پایان روز عاشورا متحول گشته و به امام حسین ملحق و به شهادت رسیدند؛<sup>۵۷</sup> اما این ادعایی نادرست است و اثبات اخوت میان این دو مشکل می باشد، زیرا سعد فرزند حارث می باشد، بر خلاف ابو الجنوب که نام وی عبد الرحمن و فرزند زیاد می باشد.<sup>۵۸</sup> در این صورت چگونه می توان گفت: ابن حارث برادر ابن زیاد می باشد؟! افزون بر این سعد در جنگ صفین، همراه حضرت علی به شهادت رسید.<sup>۵۹</sup>

مورد سوم: زیارت رجبیه از جمله زیاراتی است که در قرن هفتم و توسط ابن طاووس ذکر و در آن نام شهدای کربلا بیان شده است. یکی از افرادی که در این زیارت دارای سلام می باشد، فردی به نام سلیمان بن عوف حضرمی است.<sup>۶۰</sup> اما آیا می توان به صرف قدمت تاریخی زیارت رجبیه و اینکه ابن طاووس آن را نقل کرده و برخی از بزرگان آن را به امام معصوم نسبت داده اند،<sup>۶۱</sup> بر آن اعتماد کرد و تمام اسمائی که در آن ذکر شده، را در زمره شهدای کربلا تلقی نمود؟! در این گونه موارد پژوهشگر نه تنها، نمی توان به قول ابن طاووس اکتفاء کند، بلکه باید با نگاه انتقادی با آن برخورد کند. زیرا همین سلیمان که در زیارت رجبیه دارای سلام می باشد، از دشمنان امام حسین بود که در روز عاشورا یکی از یاران آن حضرت را به نام سلیمان مولی حسین به قتل رساند.<sup>۶۲</sup> یا در همین زیارت بر جبلة بن عبدالله سلام فرستاده شده و عده ای از متاخرین با تکیه بر این زیارت نام این فرد را در شمار شهدای کربلا ذکر،<sup>۶۳</sup> و تصریح کرده اند: جبلة بن عبدالله «جان خود را فدای امام زمانش... نموده و سزاوار است که وی را در اعلی مراتب وثاقت و جلالت شمرد».<sup>۶۴</sup> اما این مطلبی نادرست است؛ زیرا جبلة بن عبدالله در عصر امام حسین (ع) و امام سجاد (ع) می زیسته، و بر خلاف آنچه که ادعا شده، وی نه تنها از یاران امام حسین و شهدای کربلا نمی باشد، بلکه بعد از حادثه کربلا، و در جمادی الاولی سال ۶۵ هجری، برای سرکوبی قیام توابین که به رهبری سلیمان بن صرد شکل گرفته بود، جبلة بن عبدالله از طرف عبیدالله بن زیاد فرمانده میمنه لشکر را عهده دار می شود و در منطقه‌ی عین الوردۀ با نیروهای توابین مواجه شده و به نبرد با آنها می پردازد.<sup>۶۵</sup> هر چند در زیارت رجبیه بر این فرد سلام داده شده، اما صرف کلام ابن طاووس، حجیت آور نمی باشد. بنابراین در تحلیل مباحث تاریخی، نباید از این اصل مهم غفلت ورزید، چرا که ممکن است پیامدهای سوئی را به دنبال داشته باشد.

## توجه به تعارضات و بیان راهکاری مناسب

از جمله اموری که در مطالعات تاریخی ممکن است پژوهشگر با آن مواجه شود، وجود تعارض در میان کتب تاریخی و یا یک کتاب خاص می باشد. فرد محقق علاوه بر آنکه لازم است به این قبیل تعارضات توجه کند، باید از این توان نیز برخوردار باشد که در صدد رفع و یافتن راه حل مناسبی برای آنها بر آید. تعارضات موجود، در شیوه های متفاوت نمود پیدا می کند و هر کدام راه حل مناسب خود را طلب می کند. (۱) گاهی تعارض میان کتب متأخرین و متقدمین بود، که در این صورت کتب متقدم، بر متأخر ترجیح دارند. لاً اگر علامه امین م ۱۳۷۱ قمری و یا ابن نمای حلی م ۶۴۵ تصریح کردند: امام حسین ذراع سدوسی را به عنوان پیک برای مردم بصره فرستاد،<sup>۶۶</sup> در چنین مواردی قول متقدمین از این کتب همانند مقتل ابو مخنف م ۱۵۷ و تاریخ طبری م ۳۱۰ مبنی بر اینکه سلیمان مولی بصریان حامل نامه سید الشهداء بود<sup>۶۷</sup> بر کتب متأخر تقدم دارد. (۲) گاهی نیز تعارض میان چند کتاب هم عصر وجود دارد، که در چنین مواردی پژوهشگر با توجه به دیگر اصول و ضوابط باید، قول حق را تشخیص و ادله ای برای آن اقامه کند. لاً در میان متقدمین، دینوری م ۲۸۲، نام پیک امام حسین (ع) را سلمان مولی حسین ذکر کرده است؛<sup>۶۸</sup> از طرف دیگر طبری م ۳۱۰ نام پیک را سلیمان مولی بصریان بیان کرده که در این گونه موارد قول منبعی که در بیان مطالب از اتقان بیشتری برخوردار باشد و نویسنده و کتاب مورد استناد دیگر اصول را دارا می باشند، ارجحیت دارد. علاوه بر اینکه تایید و استناد دیگر کتب نیز در گونه موارد بسیار راه گشا می باشد. در مثال مذکور نمی توان قول دینوری را ترجیح داد! زیرا همانگونه که در اصل «مراجعه به زبان اصلی» بیان شد، دینوری در این داستان کوتاه چند سهو قلم را مرتکب شده اند؛ افزون بر آنکه نام فرد مذکور طبق نظر اکثر مورخین - بدون در نظر گرفتن مولی حسین یا مولی بصریان - سلیمان می باشد، نه سلمان.<sup>۶۹</sup> (۳) گاهی ممکن است که تعارض در یک کتاب رخ داده باشد، به گونه ای که مولف مطلبی را ذکر کرده، سپس خلاف آن را بیان می کند، بدون آنکه در صدد نقد و یا تغییر رای باشد. همانند دیدگاه ابن طاووس راجع به هلال بن نافع که در اصل «میزان اعتبار منابع ففص لاً طرح شد. (۴) در برخی موارد تعارض میان نسخ متعدد می باشد که در این صورت مولف باید با عرضه آن بر کتب متقدمین و یا رجوع به منابع مورد استفاده کتاب مذکور، در صدد بر طرف کردن آن بر آید. لاً در یک نسخه از رجال شیخ طوسی نام مولی حسین، سلیمان<sup>۷۰</sup> و در نسخه دیگر سلیم ذکر شده است<sup>۷۱</sup> و با توجه به متون معتبر قبلی می توان نسخه صحیح در این مورد را همان نسخه ای که به تصحیح جناب قیومی رسیده، دانست. در چنین مواردی پژوهشگر با عرضه کردن این مطلب بر دیگر کتب متقدم و یا هم عصر می تواند در برطرف کردن این گونه تعارضات و یا نقد و تحلیل آن مطلب حقیقت امر را دریافت.

## حفظ امانت و تصرف نکردن در عبارات تاریخ

از جمله ضوابط مورد نیاز در بحث تحقیق، حفظ امانت در نقل مطالب می باشد. فرد در نقل مطالب با کم و زیاد کردن یک واژه ممکن است نبود را بود جلوه داده و مطالبی بر خلاف حقیقت تاریخ بیان کند. و این از جمله اموری است که در حوزه های مختلف رخ داده اسقث. الا در فقه فردی به نام علی بن موسی، کتابی تالیف می کند، سپس ناسخ و محقق کتاب به گمان اینکه مراد از این نام، امام رضا می باشد، واژه «علیه السلام» را مقابل نام علی بن موسی گذاشته، سپس نسل بعدی نام کتاب مذکور را فقه الرضا گذاشته و این کتاب به عنوان فقه امام رضا شهره می شود، و حال آنکه به نظر می رسد، این کتابی است که توسط علی بن موسی ابن بابویه قمی تالیف شده است. در حوزه تفسیر نیز همین بحث در مورد تفسیر منسوب به امام حسن عسکری مطرح می باشد، و البته این دو مورد نیازمند پژوهشی دقیق و جامع می باشد. تصرف این چینی در واقعه کربلا به وفور یافت می شود که دو مورد آن ذکر می گردد. (۱) از جمله کسانی که ادعا شده در کربلا به شهادت رسید، فردی به نام ادهم بن امیه می باشد. برخی از کتب، روایتی را به امام باقر(ع) نسبت داده اند که آن حضرت فرمودند: « ادهم از شیعیان بصره بود و در جلسات منزل بانوی شیعی، ماریه دختر منقذ (سعید) که خانه وی محل تجمع و تبادل نظر بزرگان شیعه بود، شرکت می جست». <sup>۷۲</sup> اما این مطلب خلاف واقع می باشد. منبع کتاب مذکور، اعتماد به قول مرحوم علامه مقانی می باشد، که تصریح می کند: «عن ابیجعفر ان الادهم بن امیه کان من شیعه البصره الذین یجتمعون عند ماریه. . .». <sup>۷۳</sup> کتاب مذکور به گمان خود که این ابو جعفر همان، امام باقر می باشد، عبارت علامه مامقانی را تغییر داده و ابو جعفر را به امام باقر تبدیل کرده اسقسلم. ا مراد علامه مامقانی در اینجا از ابو جعفر، همان ابو جعفر طبری می باشد، همانگونه که علامه امین بر این مطلب تصریح کرده: « و روی ابو جعفر الطبری فی تاریخه ان ماریفت منقذ او سعید العبدیه و کانت تشیع و کانت دارها مالف ا للشیعه یتحدثون فیها. . .». <sup>۷۴</sup> و ابو جعفر طبری همین مطلب را در کتاب خود بیان می کند. <sup>۷۵</sup> (۲) زیارت ناحیه: از جمله زیاراتی که در آن به شهادی کربلا سلام فرستاده شده زیارت ناحیه می باشد که به دست محمد بن غالب اصفهانی از ناحیه خارج شد، و این زیارت توسط ابن مشهدی و ابن طاووس با یک سند نقل شده است. متن آن دو بزرگ چنین است «خرج من الناحیه سنه اثنتین و خمسین ومائتین علی ید الشیخ محمد بن غالب الاصفهانی. . .». <sup>۷۶</sup> «یعنی در سال ۲۵۲ به دست شیخ محمد غالب این زیارت از ناحیه خارج شد. . .». بعد از گذشت مدت زمانی برخی از نویسندگان با اضافه کرده واژه مقدسه، این ناحیه را همان ناحیه مقدسه تلقی کرده و برخی دیگر ناحیه مقدسه را به ناحیه مقدسه امام زمان تفسیر کرده و در نتیجه این زیارت را به ناحیه امام زمان

نسبت داده افند. لاً علامه مامقانی در جای جای کتاب خود، بر این امر تصریح کرده اند؛<sup>۷۷</sup> اما این استنادی نادرست است. زیرا در هر دو نسخه از این زیارت تصریح شده: «خرج من الناحیه سنه اثنتین و خمسین و مائتین. . .»<sup>۷۸</sup> «در سال ۲۵۲ این زیارت از ناحیه خارج شد. . .». و پر واضح است که حضرت امام زمان در سال ۲۵۶، یعنی چهار سال بعد از صدور زیارت ناحیه به دنیا آمدند!! بنابراین استناد این زیارت نه تنها به امام زمان بلکه به سایر ائمه نیز، بر خلاف ظاهر متن بوده و تفسیر به رای می باشد، افزون بر آنکه زیارت مذکور با اشتباهات تاریخی و عقیدتی مواجه بوده و در صورت استناد آن به معصوم با مشکلی بزرگتر مواجه می شویم. لاً در زیارت مذکور به عامر بن مسلم سلام داده شده، و در نگاه بزرگان شیعه وی فردی مجهول می باشد،<sup>۷۹</sup> و لازمه اعتماد به قول محمد بن غالب اصفهانی - که در نگاه رجال شناسان فردی مجهول می باشد -<sup>۸۰</sup> این است که قول شیخ طوسی و علامه حلی و ابن داود و . . . را در مورد مجهول بودن عامر بن مسلم کنار گذاشته و این حداقل هزینه ای است که باید در صورت استناد این زیارت به معصوم پرداخته شود. بنابراین توجه به این اصل در پدید آوردن یک پژوهش جامع نقش موثری دارد.

### عدم مطلق گرایی و یا طرد کردن یک متن تاریخی

از آنجا که کتب تاریخی با الفاظ وحی و یا الفاظ معصوم به دست بشر نرسیده است، نمی توان بر هیچ کتاب تاریخی اعتماد تام و تمام نمود و مطالب آن را صد در صد قبول کرد، بلکه هر کتابی با توجه به ویژگی های مولف و دخیل بودن زمان و میزان برخورداری مولف از امکانات و . . . ، دارای نواقصی هست. به همین علت پژوهشگر به هیچ وجه نباید کتابی را به عنوان محور در همه مطالب مطرح شده قرار داده و دیگر کتب را فرع بر این کتاب خاص بداند. از طرف نباید هیچ کتابی خصوصاً کتب متقدمین - را بخاطر وجود برخی از سهو قلم ها هیچ انگارد، چرا که هر کتابی حاوی نکات و امتیازات و نوع روش و نگارش خاص خود می باشد که در به ثمر رساندن یک تحقیق جامع موثر است، افزون بر آنکه مطالب این کتب به عنوان موید برای استنباط و تحلیل یک مطلب بسیار راه گشا هست. در حادثه کربلا کتاب «تسمه من قتل» قرن دوم و «الحدائق الوردیه» قرن هفتم، از جمله منابع کهن در ذکر اسماء شهدای کربلا است. اما نمی توان گفت: چون نویسنده گان این دو کتاب از بزرگان و دعوت کنندگان زیدیه می باشد،<sup>۸۱</sup> علاوه بر آن در کتب مذکور سهو قلم زیادی رخ داده، از جمله - همانگونه که منابع آن ذکر شد - سعد بن حارث که در جنگ صفین به شهادت می رسد، و ابو الجنوب که عصر عاشورا به پیشانی امام حسین تیر می زند، و بکر [بکیر] بن حی که در قتل کلبی شریک بود،<sup>۸۲</sup> و عامر بن مسلم که در نگاه بزرگان شیعه فردی مجهول می باشد، و . . . در نگاه این دو کتاب این افراد در شمار شهدای کربلا تلقی شده اند، این دو کتاب اعتباری ندارد و مطالب آن را هیچ انگاشت؟!

از آنجا که این دو کتاب از جمله کتب کهن - و لو ضعیف - می باشد، در برخی موارد به عنوان موید، و برای سهولت قبول برخی مطالب بسیار موثر می باشد. نجاشی م ۴۵۰، یکی از رجال شناسان مهم شیعی می باشد و به نظر کتاب وی اولین کتاب معتبری است که نام عامر بن حسان را در شمار شهدای کربلا ذکر کرده است، از یک طرف متن ایشان به قرن پنجم باز می گردد، از طرف دیگر در کتب معتبر قبلی همانند تاریخ طبری، الفتوح و... نامی از این فرد برده نشده، حال در چنین مواردی چه باید کرد؟ به نظر با مراجعه به کتب متقدم ضعیف همانند - تسمیه من قتل - می توان مویدی برای این مطلب یافت. ابن زبیر نام عامر بن حسان را در شمار شهدای کربلا ذکر کرده، اما نمی توان به قول وی اعتماد تام نمود، در قرن پنجم نیز نجاشی از بزرگان و معتبرین شیعه این فرد را در شمار شهدای کربلا ذکر کرده، که با ضمیمه کردن این دو کتاب به هم می توان عامر بن حسان را در شمار شهدای کربلا تلقی کرد؛ گر چه اگر کتاب ابن زبیر هم نبود، بخاطر وثاقت نجاشی و اینکه ایشان کتبی معتبر در اختیار داشته که به دست ما نرسیده، باز هم می شد، عامر بن حسان را در شمار شهدای کربلا ذکر کرد.

### تقطیع نکردن عبارات

توجه کردن به صدر و ذیل یک مطلب از دیگر قواعد مهم می باشد. ممکن است نویسنده در ابتدا مطلبی را ذکر کرده و بعد از آن در صدد اثبات و یا نقد آن مطلب بر آید، اما پژوهشگر با تکیه بر صدر و یا ذیل یک عبارت، مطلبی بر خلاف دیدگاه کتاب مورد استناد بیان کند. فلذا پژوهشگر در نقل و استناد مطلبی به یک منبع باید، هر چند به طور اجمالی، به صدر و ذیل مطلب توجه داشته باشند و رعایت این اصل در دست یابی به حقایق و نکات جدید بسیار موثر و کار گشا می باشد. متاخرین بخاطر عدم دقت در این اصل، در تاریخ کربلا مرتکب سهو قلم های فراوان شده اند. بلاً برخی از متاخرین با استناد به قول اهل سیره نام یزید بن مغفل را در شمار شهدای کربلا ذکر کرده اند؛<sup>۸۳</sup> اما وقتی به قول اهل سیره مراجعه می شود، بدست می آید متاخرین بخاطر عدم توجه به اصل مذکور، این مطلب را بیان داشته اند. در میان متقدمین ابن حجر م ۸۵۲ در این باره می نویسند: «یزید بن مغفل...»، که نسبش در ترجمه برادرش زهیر گذشت، هر دو رسول الله را درک کرده و در جنگ قادسیه کشته شدند؛ همانگونه که کلبی این مطلب را ذکر کرده است. اما مرزبانی در معجم الشعراء نام یزید بن مغفل کوفی را ذکر کرده و برایش رجزی ذکر کرده است؛ این فرد همراه حسین بن علی جنگید تا کشته شد. [در اینجا ابن حجر بعد از ذکر رجزی برای یزید، در صدد نقد کلام کلبی و مرزبانی بر آمده و می نویسد] یا دو نفر به این نام هستند [زیرا وی یک مرتبه در قادسیه و بار دیگر با حسین بن علی کشته می شود] و یا اینکه یکی از این دو قول راجع به شهادت این فرد اشتباه می باشد.<sup>۸۴</sup> همانگونه که ابن حجر ذکر کرد، « فاما أن یکونا اثنین



أو أحد القولین فی مکان قتله خطأ<sup>۸۵</sup>. فلذا ابن حجر بعد ذکر شهادت یزید، درصدد نقد این مطلب بر آمده و اگر متأخرین به ذیل کلام ابن حجر توجه داشتند، نام یزید بن مغفل را در شمار شهدای کربلا ذکر نمی کردند.

از طرف دیگر وقتی به منبع مورد استناد ابن حجر - کتاب معجم الشعراء، مرزبانی م ۳۸۴ - مراجعه می شود، به علت ناپدید شدن قسمتی از کتاب مذکور،<sup>۸۶</sup> نمی توان بدست آورد دیدگاه مرزبانی راجع به شهادت یزید بن مغفل چیست!! نکته دیگر آنکه ابن حجر به نقل از کلبی می نویسد: « یزید بن مغفل و برادرش زهیر. . . هر دو در قادسیه به شهادت رسیدند<sup>۸۷</sup>. اما وقتی به کتاب هشام کلبی مراجعه می شود بدست می آید، هشام کلبی در ذیل ترجمه عبد الله بن کعب می نویسد: «سفیان بن عوف بن عمیر بن کلب. . . قیس و زهیر روز قادسیه کشته شدند و یزید و حکم در روز نخيله شهید گشتند<sup>۸۸</sup>. همانگونه که مشاهده شد، کلبی، بر خلاف ادعای ابن حجر که گفته بود: یزید بن مغفل و برادرش در قادسیه به شهادت رسیدند، می یگوید و حکم در نخيله به قتل رسیدند. از طرف دیگر در تاریخ کهن، از سال ۳۸ تا ۶۸ هجری در تاریخ نام سه فرد به نام یزید بن مغفل در قید حیات بودند؛ دو نفر از آنها قبل حادثه کربلا شهید و یک نفر بعد از کربلا زنده بود. یزید بن مغفل عامری که در جنگ قادسیه،<sup>۸۹</sup> و در نگاه دقیق تر در جنگ نخيله به قتل می رسد.<sup>۹۰</sup> یزید بن مغفل ازدی که تا سال ۳۸ زنده بود،<sup>۹۱</sup> و در نهایت در جنگ با خریث که جزء خوارج بود، کشته می شود.<sup>۹۲</sup> یزید بن مغفل جعفری که در سال ۶۰ می زیسته، اما هیچ دلیلی بر حضور وی در کربلا به نفع یا علیه سید الشهداء، وجود ندارد، بلکه در سال ۶۸ این فرد در خدمت یکی از رجال سیاسی و قدرتمند آن زمان به نام مهلب بود. طبری در این باره می نویسد: « سپس عبیدالله به تکریت آمد، در این هنگام کار گذار مهلب، از تکریت فرار کرد، پس عبدالله<sup>۹۳</sup> شروع به گرفتن خراج کرد، در این زمان مصعب، ابرد بن قره ریاحی و جون بن کعب همدانی را در لشکر هزار نفره راهی تکریت کرد و مهلب نیز بوسیله یزید بن مغفل پانصد نفر را به مساعدت آنها فرستاد<sup>۹۴</sup>. با تامل در آنچه گذشت، به نظر نمی توان نام یزید بن مغفل را در شمار اصحاب امام حسین قلمداد کرد، تا چه رسد که در کربلا هم به شهادت رسیده باشد. البته ذکر این نکته لازم است که برخی از متقدمین همانند ابن نما، و سید بن طاووس بیان کرده اند: یزید بن مغفل جزء لشکر عمر بن سعد بود که با بریر به مبارزه پرداخت و به دست ایشان به هلاکت رسید<sup>۹۵</sup> اما ذکر این مطلب از جمله سهو قلم آن دو بزرگ می باشد، چرا که بر طبق تصریح کتب معتبر تاریخ فردی که به جنگ به بریر رفت، یزید بن مغفل می باشد، که به دست بریر به هلاکت رسید، نه یزید بن مغفل!!<sup>۹۶</sup>

## عدم اعتماد به قول متاخرین

از دیگر اصول در امر پژوهش آن است که پژوهشگر به قول یک کتاب، بسنده نکرده و در صورت امکان به منابع متقدم مراجعه و از صحت مطلب مذکور مطمئن گردد. در تاریخ کربلا به این اصل بسیار اندک توجه شده و متاخرین به همین علت در برخی موارد مطلبی بر خلاف حقیقت بیان داشته اند. چه بسا نویسنده ای - همانند علامه مجلسی - به علت تعدد نسخ و یا مشغله زیاد و اشتباه ناسخ در کتابت و . . . دچار سهو قلم شده باشد و دیگران بدون توجه به آن اشتباه، این مطلب را مورد استناد خود قرار داده و بر طبق آن حکم کنند. در حادثه کربلا این مورد بسیار زیاد یافت می شود. (۱) علامه مامقانی در ذیل ترجمه یزید بن مغفل تصریح می کند: « بر شرف او می افزاید، سلامی که در زیارت ناحیه مقدسه بر وی فرستاده شده است». <sup>۹۷</sup> اما در هر دو نسخه از زیارت ناحیه، بر این فرد سلام ذکر نشده است، بلکه در نسخه محمد مشهدی، بر بدر بن معقل جعفری <sup>۹۸</sup> و در نسخه سید بن طاوس بر زید بن معقل جعفری سلام فرستاده شده است. <sup>۹۹</sup> حال مشاهده می شود در صورت اعتماد به قول علامه مامقانی و عدم مراجعه به منبع اولیه، چه اشتباهی رخ می دهد. (۲) علامه امین این مطلب را از علامه مامقانی نقل کرده: « فی کتاب لبعض المعاصرین عن ابن سعد فی محکی الطبقات: ان أباه أمیه صحب النبی ص ثم سکن البصره وأعقب بها ولم نجد لذلك فی الطبقات اثرا ولا فی الکتب المستقصی فیها اخبار الصحابه کالاستیعاب والإصابه وأسد الغابه ولو کان كذلك لذكر فی أحدها» <sup>۱۰۰</sup> در کتاب بعضی از معاصرین از طبقات ابن سعد نقل شده: امیه پدر ادهم، پیامبر را درک کرد، سپس ساکن بصره گشت و در آنجا دارای نسل شد، اما ما اثری از این مطلب را در طبقات نیافتیم، و همچنین در کتبی که به شرح حال صحابه پرداخته اند همانند استیعاب، اصابه، اسد الغابه، هیچ اثری از آن نیافتیم. <sup>۱۰۱</sup> حال وقتی به منبع مورد استناد علامه امین، مراجعه می شود، خلاف آنچه را که ذکر کرده اند می یابیم؛ چرا که علامه مامقانی تصریح کرده اند: «عن علی بن سعد فی محکی الطبقات ان ابا امیه صحب النبی ثم سکن بصره و اعقب بها». <sup>۱۰۲</sup> «ابن سعد در طبقات بیان کرده پدر امیه پیامبر را درک کرد و ساکن کوفه شد و در آنجا دارای نسل گشت». اما مرحوم امین با عدم دقت در عبارت علامه مامقانی و با اضافه کردن یک ضمیر «ه» به واژه «ابا امیه» و تبدیل آن به «اباه امیه» مطلب را به گونه ای دیگر منعکس کرده <sup>۱۰۳</sup> و می نویسد: «الأدهم بن أمیه. . . فی کتاب لبعض المعاصرین عن ابن سعد فی محکی الطبقات: ان أباه أمیه صحب النبی ص ثم سکن البصره وأعقب بها. . .». <sup>۱۰۴</sup> و پر واضح است اگر کسی به قول علامه امین در این باره اکتفاء کند دچار اشتباه می شود. و اینکه علامه امین گفتند: این مطلب را در استیعاب و اصابه و اسد الغابه نیافتیم، در صورت دقت در متن علامه مامقانی می توانست برخی از همان مطلب را در الاصابه بیابد. <sup>۱۰۵</sup> افزون بر آنکه به قول علامه مامقانی نیز نمی

توان اعتماد کرد؛ زیرا از قول ابن سعد بیان می‌کند: «ابن سعد در طبقات بیان کرده پدر امیه[یا پدر ادهم، امیه] پیامبر را درک کرد و ساکن کوفه شد و در آنجا دارای نسل گشت». <sup>۱۶</sup> وقتی به طبقات مراجعه می‌شود، بدست می‌آید ابن سعد چنین مطلبی را بیان نکرده است، بلکه از قول مثنی بن عبدالرحمن، نوه امیه، می‌نویسد: «... جد من، امیه بن مخشی است که پیامبر را درک کرد...». اما اینکه در بصره ساکن شد و در آنجا دارای نسل گردید، در طبقات بیان نشده و به نظر می‌رسد، علامه مامقانی این مطلب را با اعتماد به قول ابن حجر ۸۵۲ نقل کرده است. ابن حجر در این باره می‌نویسد: «امیه بن مخشی خزاعی - که از دی نیز گفته اند- پیامبر را درک کرد و ساکن بصره گشت و در آنجا دارای نسل شد، ابن سعد این مطلب را گفته است». <sup>۱۷</sup> و همانگونه که مشاهده شد، ابن سعد این مطلب را بیان نکرده و به نظر ابن حجر نیز در این جا دچار سهو قلم شده است. این گونه موارد بیانگر عدم اعتماد به قول متاخرین از متقدمین می‌باشد.

### نتیجه

با توجه به ده اصل مذکور، و تامل در مثالهایی که از حادثه کربلا ذکر شد، می‌توان به اهمیت این اصول در پژوهش پی برد. به گونه ای که اگر پژوهشگر این اصول را مبنای تحقیق خود قرار داده و با نگاهی انتقادی به بررسی یک حادثه تاریخی بپردازد، به یقین بسیاری از نکات، حقایق و تحریفات تاریخی که تا کنون مخفی مانده روشن می‌گردد. قواعد تاریخ باعث بالندگی بیشتر در پژوهش های تاریخی می‌گردد و هر چقدر این توجه بیشتر و دقیق تر صورت پذیرد، تحقیق ارائه شده از جامعیت، نو آوری و استحکام بیشتری در نقل و تحلیل مسائل تاریخی برخوردار می‌باشد. اگر پژوهشگر در تحلیل مباحث تاریخی دارای مبنا باشد و در تحقیق این قواعد را مد نظر قرار دهد، نه تنها می‌تواند کتب متاخرین مورد نقد و بررسی قرار دهد، بلکه از این توان نیز برخوردار می‌شود که حتی راجع به اولین کتب کهن تاریخی نیز اظهار نظر کند و در برخی موارد به نقد و بررسی آن بپردازد؛ افزون بر آنکه می‌تواند نکات جدید و راهکاری مناسبی را ارائه دهد. در این نوشته برخی مطالب مذکور راجع به حادثه کربلا، با توجه به هر اصل، مورد تحلیل قرار گرفت و این بیانگر لزوم توجه به قواعد تاریخ می‌باشد.

### پی نوشت

۱ - ک الطبری، محمد، تاریخ الطبری، ج ۴، تصحیح: نخبه من العلماء الاجلاء، قاهره، الاستقامه، ۱۹۳۹، ص ۴۶۴.

- ۲- ک ابن الاثیر، الكامل فی التاریخ، ج ۴، بیروت، دار صادر، ۱۹۷۹، ص ۱۸۲، و این در حالی است که در صفحه ۱۸۰ نام این فرد جبلة بن عبدالله ضبط شده که این نوع ضبط صحیح و مطابق با کتب کهن تاریخی می باشد.
- ۳- خوارزمی، الموفق بن احمد، مقتل الحسین، ج ۲، تحقیق: محمد السماوی، قم، انوار الهدی، ۱۴۱۸. ص ۳۸.
- ۴- ابن شهر آشوب، محمد، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، تعلیق: السید هاشم الرسولی المحلاتی، قم، علامه، بی تا. ص ۱۱۱.
- ۵- ابو مخنف، لوط بن یحیی، مقتل الحسین، تعلیق: الحسن الغفاری، علمیه، قم، ۱۳۶۴ ش، چاپ دوم.
- ص ۱۹۰؛ الطبری، محمد، تاریخ الطبری ج ۴، ص ۳۴۴؛ ابن اعثم، احمد، الفتوح، ج ۴، تحقیق: علی شیری، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۱۱، ص ۱۱۷.
- ۶- ابن الاثیر، الكامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۲۱، ذکر این نکته لازم است که ابن اثیر در نسخه ای که دار صادر، بیروت، ۱۹۷۹، منتشر کرده، نام پدر یزید را - بر خلاف تمام نصوص قبلی و کهن- بنیض ضبط کرده، و این در حالی است که در نسخه کامل، به تصحیح عبد الوهاب نجار، همانند کتب دیگر بنیض ثبت شده که صحیح در این مورد، همین نسخه اخیر می باشد. رک ابن الاثیر، الكامل فی التاریخ، ج ۴، تصحیح: عبد الوهاب النجار، بی جا، اداره الطباعة المنیره، ۱۳۵۶ ق، الطبعة الاولى، ص ۲۳.
- ۷- ابو مخنف، لوط بن یحیی، مقتل الحسین، ص ۱۸؛ الطبری، محمد، تاریخ الطبری ج ۴، ص ۲۶۳.
- ۸- الخوئی، سید ابو القاسم، معجم رجال الحدیث، ج ۴، النجف الاشرف، مطبعة الآداب. ۱۹۷۴، ص ۱۴۴؛ النمازی الشاهرودی، علی، النمازی، علی، مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۲، قم، النشر الاسلامی، ۱۴۲۶، الطبعة الاولى، ص ۲۳۴؛ ابن طاووس، علی، الاقبال بالاعمال الحسنه، ج ۳ تحقیق: جواد القیومی الاصفهانی، مکتب الاعلام الاسلامی، قم، ۱۴۱۶، ص ۳۴۶؛ المجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۱۱۰، المطبعة الاسلامیة، طهران، ۱۳۹۸ ق، ص ۳۴۱.
- ۹- ابن الزبیر، الفضیل، تسمیة من قتل مع الحسین، تحقیق: السید محمد رضا الحسینی، به نقل از مجله تراثنا، العدد الثانی، السنة الاولى، موسسه آل البيت لاحیاء التراث، قم، ۱۴۰۶، ص ۱۵۵؛ ابن شهر آشوب، محمد، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۳؛ ابن احمد، حمید، الحدائق الوردیة فی مناقب ائمة الزیدیة، دمشق، دار اسامه، ۱۴۰۵، الطبعة الثانیة، ص ۱۲۲.
- ۱۰- المتقی الهندی، علی، کنز العمال، ج ۱ (۱-۲) تحقیق: محمود عمر الدمیاطی، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۹، ص ۲۱۳، رقم ۱۷۶۱؛ ابن اثیر، الحسن بن علی، اسد الغابة، ج ۱، (۱-۲-۳)،

بمقدمه: المرعشی النجفی، المكتبة الاسلامیة، طهران، ۱۳۷۷ق، ص ۲۹۲، و ج ۵، ص ۲۲۲؛ ابن حجر العسقلانی، احمد بن علی، الاصابة فی تمييز الصحابة، ج ۱، تحقیق: عادل احمد و علی محمد معوض، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۶، ص ۶۰۰؛ البته جلاس نیز در میان چند نفر مشترک می باشد که از محل بحث خارج می باشد.

۱۱- ابن طاووس، علی، اللهوف، بی جا، ناشر: محمد علی انصاری، ۱۳۲۱ق، ص ۷۰.

۱۲- ابن طاووس، علی، اللهوف، ص ۱۱۲.

۱۳- ک ابو مخنف، لوط بن یحیی، وقعة الطف، تحقیق: محمد هادی الیوسفی، النشر الاسلامی، قم، ۱۳۶۷، الطبعة الاولى، ص ۲۵۵؛ ابن ابی شیبة الکوفی، المصنف، ج ۸، تحقیق: سعید اللحم، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۹، ص ۴۹؛ الامالی، صدوق، م ۳۸۱، ص ۲۲۶؛ ابن بابویه القمی، صدوق، الاعتقادات فی دین الامامیة، تحقیق: عصام عبدالسید، بیروت، دار المفید للطباعة و النشر، ۱۴۱۴، ص ۹۸؛ الطبری، محمد، تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۴۶؛ ابن حبان، الثقات، ج ۲، حیدر آباد، دائرة المعارف العثمانیة، ۱۳۹۳، ص ۳۱۰ و ج ۳، ص ۶۹؛ ابن احمد الطبرانی، سلیمان، المعجم الکبیر، ج ۳، تحقیق: حمدی عبد المجید السلفی، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۴، الطبعة الثانية، ص ۱۱۲؛ ابن عدی، عبدالله، الکامل، ج ۴، تحقیق: یحیی مختار غزاوی، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۹، ص ۶؛ ابن شهر آشوب، محمد، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۷۷، لازم به ذکر است، ابن شهر آشوب در ص ۱۱۱ به نقل از عون بن نام کسی که سر از بدن سید الشهداء جدا کرد را خولی بن یزید ذکر کرده، که نظر اول صحیح می باشد؛ ابن محمد، عبدالکریم، المعروف بالسمعانی، الانساب، ج ۳، تعلیق: عبدالله عمر البارودی، بیروت، دار الجنان، ۱۴۰۸، ص ۴۷۶ و ج ۵، ص ۶۱۹؛ ابن الاثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۹۲؛ ابن اثیر، الحسن بن علی، اسد الغابة، ج ۲، (۱-۲-۳) ص ۲۱؛ ابن نما الحلی، محمد، مثیر الحزان، النجف الاشرف، الحیدریة، ۱۹۵۰، ص ۵۶؛ ذکر این نکته لازم است که برخی از بزرگان غیر مورخ اولیه، شاید از قرن پنجم به بعد، شمر را قاتل معرفی کرده اند، اما این برخلاف مشهور بزرگان مورخ می باشد. و با توجه به متون معتبر اولیه، قول اول اصح و ادق می باشد. ر ک ابن نعمان، محمد، المعروف بالشیخ المفید، الارشاد، ج ۲، تحقیق: مؤسسه آل البيت، بیروت، دار المفید، الطبعة الاولى، ۱۴۱۴، ص ۱۱۲؛ فتال النیسابوری، محمد، روضة واعظین، ج ۱، قم، منشورات الرضی، بی تا، ص ۱۸۹؛ الطبرسی، تاج الموالید فی موالید الائمة و و فیاتهم، قم، مکتب آیت الله مرعشی، ۱۴۰۶، ص ۳۱؛ ابن طاووس، علی، اللهوف، سید بن طاوس، ص ۱۱۳؛ افزون بر آن عده ای نام قاتل سید الشهداء را خولی اصبحی ذکر کرده اند؛ ر ک الذهبی، محمد بن احمد، سیر اعلام النبلاء، ج ۳، تحقیق: محمد نعیم و مامون صاغرچی، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۲۹، الطبعة الثانية، ص ۲۹۹؛

- الذهبی، محمد بن احمد، تاریخ الاسلام، ج ٥، تحقیق: عمر عبدالسلام، بیروت، دار الكتاب العربی، ١٤٢٣، حوادث سال ٦١، ص ١٣؛ اما صحیح همان قول اول می باشد.
- ١٤- ابن نما الحلّی، محمد، مثیر الحزان، ص ٣١.
- ١٥ - ابن نما الحلّی، محمد، مثیر الحزان، ص ٥٧؛ ر. ک الامین، محسن، اعیان الشیعۀ، ج ٢، تحقیق: حسن الامین، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، ١٤١٨، الطبعة الخامسة، ص ٤٣٥؛ مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ٤٥، ص ٥٧.
- ١٦- ر. ک ابن طاووس، علی، اللهوف، ص ١١٢.
- ١٧- ر. ک ابن طاووس، علی، اللهوف، ص ٧٥.
- ١٨- ابن اعثم، احمد، الفتوح، ج ٥، ص ١٠٩.
- ١٩- المامقانی، عبدالله، تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ٢، المطبعة المرتضویة، النجف الاشرف، ١٣٥٢، ص ١١٧؛ دایرة المعارف تشیع، ج ١١، تهران، نشر محبی، ١٣٨٠، ص ٣٠.
- ٢٠ - ابو مخنف، مقتل الحسين، ص ١٨؛ الطبری، محمد، تاریخ الطبری ج ٤، ص ٢٦٣؛ الطوسی، محمد، رجال الطوسی، تحقیق: محمد صادق آل بحر العلوم، المطبعة الحیدریة، النجف الاشرف، ١٩٦١، ص ١٠٦؛ ابن الاثیر، الکامل فی التاریخ، بتصحیح عبدالوهاب نجار، ج ٤، ص ٢١.
- ٢١ - ابو مخنف، مقتل الحسين، ص ١٨؛ الطبری، محمد، تاریخ الطبری ج ٤، ص ٢٦٣؛ ابن الاثیر، الکامل فی التاریخ، ج ٤، ص ٢١.
- ٢٢ - الطوسی، محمد، رجال الطوسی، ص ٧٧؛ ابن یوسف الحلّی، الحسن، المعروف بعلامة الحلّی، خلاصة الاقوال، تحقیق: جواد القیومی، قم، نشر الفقاهة، ١٤٢٢، ص ٣٧٩؛ ابن داود الحلّی، الحسن بن علی، کتاب الرجال، المعروف برجال بن داود، تهران، چاپخانه دانشگاه تهران، ١٣٤٢، الطبعة الثانية، ص ٤٦٥؛ التفرشی، مصطفی، نقد الرجال، طهران، الرسول المصطفی، ١٣١٨، ص ١٧٨؛ الاردبیلی، محمد، جامع الرواة، ج ١، بی جا، اردبیل، بی تا، ص ٤٢٨؛ الجابلقی البروجردی، علی اصغر، طرائف المقال، ج ٢، تحقیق: مهدي الرجائی، قم، مکتبة المرعشی، ١٤١٠، ص ٦٩؛ الخوئی، سید ابو القاسم، معجم رجال الحديث، ج ٩، ص ٢٠٨.
- ٢٣ - ابن الزبیر، الفضیل، تسمیة من قتل مع الحسين، ص ١٥٣، ابن احمد، حمید، الحدائق الوردیة، ص ١٢١؛ ابن حزم الاندلسی، علی، جمهرة انساب العرب، مصر، دار المعارف، ١٩٦٢، ص ٢٩٣؛ ابن شهر آشوب، محمد، مناقب آل ابی طالب، ج ٤، ص ١١٣؛
- ٢٤ - النجاشی، احمد بن علی، النجاشی، التحقیق: السید موسی الشبیری الزنجانی، قم، النشر الاسلامی، ١٤١٣، الطبعة الرابعة، صص ١٠٠ و ٢٢٩.

- ۲۵ - ابن الزبیر، الفضیل، تسمیة من قتل مع الحسین، ص ۱۵۴؛ ابن المطهر، الحسن بن یوسف، المعروف بالعلامة الحلی، ایضاح الاشتباه، تحقیق: محمد الحسون، النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۵، ص ۱۱۱؛ ر. ک الامین، محسن، اعیان الشیعة، ج ۲، ص ۴۳۷؛ الخوئی، سید ابو القاسم، معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۲۷۲.
- ۲۶ - ر. ک. مرکز تحقیقات باقر العلوم، موسوعه کلمات الامام الحسین، قم، دار المعروف، ۱۴۱۶، ص ۴۸۴؛ مهتدی بحرانی، عبدالعظیم، من اخلاق الامام الحسین، قم، شریف الرضی، ۱۴۱۲، ص ۲۵۰؛ حائری، محمد مهدی، شجرة طوبی، ج ۲، نجف الاشرف، مکتبه الحیدریه، ۱۳۸۵ ق، ص ۳۱۰، البته این نویسنده تمام مطلب را ذکر نکرده است؛ ذهنی تهرانی، محمد جواد، مقتل از مدینه تا مدینه، بی جا، انتشارات پیام حق، ص ۶۹۶.
- ۲۷ - سپهر، میرزا محمد تقی، ناسخ التواریخ، ج ۲، بی جا، موسسه مطبوعاتی دینی قم و کتابفروشی اسلامیة ۱۳۳۶، ص ۳۷۷.
- ۲۸ - ابن نما الحلی، محمد، منیر الحزان، ص ۵۷؛ ابن طاووس، علی، اللهوف، ص ۱۱۲؛ ر. ک الامین، محسن، اعیان الشیعة، ج ۲، ص ۴۳۵؛ مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۷.
- ۲۹ - ابن داود الحلی، الحسن بن علی، کتاب الرجال، ص ۱۰۷؛ التفرشی، مصطفی، نقد الرجال، التفرشی، ج ۲، ص ۳۷۰. الاردییلی، محمد، جامع الرواة اردییلی، ۱، ص ۳۹۰.
- ۳۰ - المامقانی، عبدالله، تنقیح المقال، ج ۲، ص ۶۵.
- ۳۱ - رک النمازی الشاهرودی، علی، مستدرکات علم رجال الحدیث، ۸، قم، النشر الاسلامی، ۱۴۲۶، الطبعة الاولى، ص ۳۸۴ و ج ۴، ص ۱۵۰؛ الامین، محسن، اعیان الشیعة، ج ۲، ص ۴۳۷ و ۴۰۵؛ دایرة المعارف تشیع، ج ۹، ص ۲۷۴؛ البته مرحوم آیت الله خویی ذیل نام سلیمان مولی حسین، بیان می کند ترجمه این فرد در ذیل سلیم مولی حسین گذشت؛ (الخوئی، سید ابو القاسم، معجم رجال الحدیث، ج ۸، ص ۲۹۳) و در ذیل سلیم می نویسند: «سلیم (سلیمان) مولی الحسین، قتل معه، من اصحاب الحسین علیه السلام» (همان، ج ۸، ص ۲۳۲) و حال آنکه همانگونه که بیان می شود سلیمان مولی حسین است نه سلمان یا سلیم.
- ۳۲ - ر. ک ابو مخنف، لوط بن یحیی، مقتل الحسین، ص ۲۴۳؛ الطبری، محمد، تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۵۹؛ ابن الاثیر، علی، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۹۳؛ ابن الزبیر، الفضیل، تسمیة من قتل مع الحسین، ص ۱۵۲، ابن احمد، حمید، الحدائق الوردیة، ص ۱۲۱؛ ابن المشهدی، محمد، المزار، ص ۴۹۱؛ ابن طاووس، علی، الاقبال بالاعمال، ج ۳، ص ۷۶، هر چند در ص ۳۴۵، ذیل زیارت رجبیه دچار سهو قلم شده و بر سلیمان بن عوف سلام داده است؛ المجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۶۹، و ج ۱۰۱، ص ۲۷۱؛ الخوئی، سید ابو القاسم، معجم رجال الحدیث، ج ۸،

- ص ٢٩٣؛ عسکری، مرتضی، معالم المدرستین، ج ٣ (٢-٣)، القاهرة، مکتبه مدبولی، الطبعة الخامسة، ١٤١٤، ص ١٨٠.
- ٣٣- ابو مخنف، لوط بن یحیی، وقعة الطف، ص ١٠٣ تا ١٠٧؛ ابو مخنف، لوط بن یحیی، مقتل الحسين، ص ٢٦؛ الطبری، محمد، تاریخ الطبری ج ٤، صص ٢٦٥ و ٢٦٦.
- ٣٤ - ابو مخنف، لوط بن یحیی، مقتل الحسين، ص ٢٤٣؛ الطبری، محمد، تاریخ الطبری، ج ٤، ص ٣٥٩؛ ابن الاثیر، علی، الكامل فی التاريخ، ج ٤، ص ٩٣؛ ابن الزبیر، الفضیل، تسمیة من قتل مع الحسين، ص ١٥٢، ابن احمد، حمید، الحدائق الوردیة، ص ١٢١؛ ابن مشهدی، محمد، المزار، تحقیق: جواد القیومی الاصفهانی، قم، النشر الاسلامی، ١٤١٩، الطبعة الاولى، ص ٤٩١؛ ابن طاووس، علی، الاقبال بالاعمال، ج ٣، ص ٧٦؛ المجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ٤٥، ص ٦٩، و ج ١٠١، ص ٢٧١؛ الخوئی، سید ابو القاسم، معجم رجال الحديث، ج ٨، ص ٢٩٣؛ عسکری، مرتضی، معالم المدرستین، ج ٣ (٢-٣) ص ١٨٠.
- ٣٥ - ر. ک. ابن اعثم، احمد، الفتوح، ج ٥، ص ٣٧.
- ٣٦ - الطبری، محمد، تاریخ الطبری ج ٤، ص ٢٣٥؛ ابن نما الحلی، محمد، مثير الحزان، صص ١٧، و ١٩؛ ابن عساکر، علی، تاریخ دمشق الكبير، تحقیق: علی عاشور، بیروت، دار احیاء التراث العربی، الطبعة الاولى، ١٤٢١، جزء ٦٣، ص ٢٠٦؛ ابن طاووس، علی، اللهوف، ص ٣٧؛ الامین، محسن، اعیان الشیعة، ج ٢، ص ٤٠٦؛ المجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ٤٤، ص ٣٣٩.
- ٣٧ - ر. ک. ابن اعثم، احمد، الفتوح، ج ٥، ص ٣٧.
- ٣٨ - ابو مخنف، لوط بن یحیی، مقتل الحسين، ص ٢٤٣؛ الطبری، محمد، تاریخ الطبری، ج ٤، ص ٣٥٩؛ ابن الاثیر، علی، الكامل فی التاريخ، ج ٤، ص ٩٣؛ ابن الزبیر، الفضیل، تسمیة من قتل مع الحسين، ص ١٥٢، ابن احمد، حمید، الحدائق الوردیة، ص ١٢١؛ ابن المشهدی، محمد، المزار، ص ٤٩١؛ ابن طاووس، علی، الاقبال بالاعمال، ج ٣، ص ٧٦؛ المجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ٤٥، ص ٦٩، و ج ١٠١، ص ٢٧١؛ الخوئی، سید ابو القاسم، معجم رجال الحديث، ج ٨، ص ٢٩٣؛ عسکری، مرتضی، معالم المدرستین، ج ٣ (٢-٣) ص ١٨٠.
- ٣٩ - الدینوری، احمد بن داود، الاخبار الطوال، تحقیق: عبدالمنعم عامر و جمال الدین، القاهرة، دار احیاء الكتب العربیة، ص ٢٣١.
- ٤٠ - ر. ک. ابو مخنف، لوط بن یحیی، وقعة الطف، ص ١٠٣؛ ابو مخنف، لوط بن یحیی، مقتل الحسين، ص ٢٤؛ الطبری، محمد، تاریخ الطبری ج ٤، ص ٢٦٥؛ ابن اعثم، احمد، الفتوح، ج ٥، ص ٣٧؛ ابن طاووس، علی، اللهوف، ص ١٩؛ خوارزمی، الموفق بن احمد، مقتل الحسين، ج ١، ص ٢٨٨.



- ۴۱- الطبری، محمد، تاریخ الطبری ج ۴، ص ۲۳۵؛ ابن نما الحلّی، محمد، مثير الحزان، صص ۱۷، و ۱۹؛ ابن عساکر، علی، تاریخ مدینه دمشق، جزء ۶۳، ص ۲۰۶؛ ابن طاووس، علی، اللهوف، ص ۳۷؛ الامین، محسن، اعیان الشیعۀ، ج ۲، ص ۴۰۶؛ المجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۹.
- ۴۲- ک ابو مخنف، لوط بن یحیی، وقعة الطف، ص ۱۰۷؛ الطبری، محمد، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۶؛ الدینوری، احمد بن داود، الأخبار الطوال، ص ۲۳۱.
- ۴۳- ابن کثیر، اسماعیل، البداية و النهایة، تحقیق: علی شیری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸، ج ۸، ص ۱۷۰؛ به نظر در این مورد سهو قلم رخ داده و نسخه دیگر از البداية و النهایة به تحقیق سید ابراهیم الحویطی در این مورد صحیح می باشد و مطابق با دیگر کتب معتبر و متقدم سلیمان را بیک امام به بصره ثبت کرده است. ر. ک ابن کثیر، اسماعیل، البداية و النهایة، تحقیق: سید ابراهیم الحویطی، ج ۸، ص ۲۴۴.
- ۴۴- هر چند در نسخه ابن کثیر، اسماعیل، البداية و النهایة، تحقیق: الحویطی ج ۸، ص ۲۴۴، سلیمان ضبط شده که به نظر صحیح همین است.
- ۴۵- ر. ک ابن کثیر، اسماعیل، البداية و النهایة، تحقیق: الحویطی ج ۸، ص ۲۴۴، و ج ۸، ص ۱۷۰، به تحقیق علی شیری؛
- ۴۶- الطبری، محمد، تاریخ الطبری ج ۴، ص ۲۶۶.
- ۴۷- الامین، محسن، اعیان الشیعۀ، ج ۲، صص ۴۰۵ و ۴۰۶.
- ۴۸- ابن نما الحلّی، محمد، مثير الحزان، ص ۱۷.
- ۴۹- ک ابو مخنف، لوط بن یحیی، وقعة الطف، ص ۱۰۳؛ ابو مخنف، لوط بن یحیی، مقتل الحسین، ص ۲۴؛ الطبری، محمد، تاریخ الطبری ج ۴، ص ۲۶۵؛ ابن اعثم، احمد، الفتوح، ج ۵، ص ۳۷؛ ابن طاووس، علی، اللهوف، ص ۱۹؛ خوارزمی، الموفق بن احمد، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۸۸.
- ۵۰= ابو مخنف، لوط بن یحیی، مقتل الحسین، ص ۲۴۳؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۵۹؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۹۳؛ ابن الزبیر، الفضیل، تسمیة من قتل مع الحسین، ص ۱۵۲، ابن احمد، حمید، الحدائق الوردیة، ص ۱۲۱؛ ابن المشهدی، محمد، المزار، ص ۴۹۱؛ ابن طاووس، علی، الاقبال بالاعمال، ج ۳، ص ۷۶؛ المجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۶۹، و ج ۱۰۱، ص ۲۷۱؛ الخوئی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ج ۸، ص ۲۹۳؛ عسکری، مرتضی، معالم المدرستین، ج ۳ (۲-۳) ص ۱۸۰.
- ۵۱- ک الطوسی، محمد، رجال طوسی به تحقیق جواد قیومی، ص ۱۰۱؛ ابن داود الحلّی، الحسن بن علی، رجال ابن داود، ص ۱۰۷؛ التفرشی، مصطفی، نقد الرجال، ص ۱۶۲؛ الارذبیلی، محمد، جامع الرواة، ج ۱، ص ۳۸۳؛ الجابلقی، علی اصغر، طرائف المقال، ج ۲، ص ۶۸.

- ۵۲- ک المامقانی، عبدالله، تنقیح المقال، ج ۲، ص ۶۵؛ النمازی، علی، مستدرکات علم رجال، ج ۸، ص ۳۸۴؛ الامین، محسن، اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۴۰۵؛ دایره المعارف تشیع، ج ۹، ص ۲۷۴.
- ۵۳- ابن الزبیر، الفضیل، تسمیة من قتل مع الحسین، ص ۱۵۴؛ ابن احمد، حمید، الحدائق الوردیة، ص ۱۲۲؛ المامقانی، عبدالله، تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۲؛ مستدرکات علم رجال، ج ۴، ص ۲۷؛ الامین، محسن، اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۴۳۶؛ دایره المعارف تشیع، ج ۱، ص ۳۹۶ و...
- ۵۴- خوارزمی، الموفق بن احمد، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۳۸.
- ۵۵- المجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۲؛ البحرانی الاصفهانی، عبدالله، عوالم العلوم و المعارف، الامام الحسین، ج ۱۷، تحقیق: مدرسه الامام المهدي، مدرسه الامام المهدي، قم، ۱۰۴۷، الطبعة الاولى، ص ۲۹۴؛ آل بحر العلوم، محمد تقی، مقتل الحسین، دار الزهراء، بیروت، ۱۴۰۵، الطبعة الثانية، ص ۴۴۴؛ النمازی، علی، مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۸، ص ۳۵۷، هر چند مرحوم نمازی به اشتباه و بعد از ذکر این مطلب تصریح می کند: ابو الحتوف عجلانی از شهدای کربلاست». همان؛ موسوعه کلمات الامام الحسین، ص ۵۰۰؛ الحسینی، هبة الدين، نهضة الحسين، النجف الاشرف، الحیدریة، ۱۹۴۶، ص ۱۲۰، چاپ نجف اشرف؛ نظری منفرد، علی، قصه کربلا، سرور، قم، ۱۳۷۶، چاپ دوم، ص ۶۶۳.
- ۵۶- ابو مخنف، لوط بن یحیی، مقتل الحسین، ص ۱۹۰؛ البلازری، احمد، جمل من انساب الاشراف، ج ۳، تحقیق: سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت، دار الفکر، بی تا، الطبعة الاولى، ص ۴۰۷؛ الطبری، محمد، تاریخ الطبری ج ۴، ص ۳۴۴؛ ابن الاثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۷۷؛ ابن اثیر، جوزی، عزالدین، اللباب فی تهذیب الانساب، ج ۳، بیروت، دار صادر، بی تا، ص ۲۸۷؛ ابن کثیر، اسماعیل، البدایة و النهایة، تحقیق: علی شیری، ج ۸، ص ۲۰۴، لازم به ذکر است که در این مورد نسخه آقای شیری صحیح می باشد، زیرا در نسخه البدایه به تحقیق الحویطی در حدود یک پاراگراف از داستان ابو الجنوب و درگیری وی با شمر ذکر نشده است. ر. ک ابن کثیر، اسماعیل، البدایة و النهایة، تحقیق: سید ابراهیم الحویطی، ج ۸، ص ۲۶۲؛ الزرکلی، خیر الدین، الاعلام، ج ۷، بیروت، دار العلم للملایین، ۱۹۸۶، الطبعة السابعة، ص ۳۴۵، ذیل ناجیه بن مالک؛ المجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۲، لازم به ذکر است که علامه مجلسی در پاورقی همین صفحه، می نویسد: نام این فرد، زیاد بن عبدالرحمن می باشد [که سهو قلم از علامه مجلسی می باشد، زیرا نام این ملعون عبدالرحمن بن زیاد می باشد، که بیان می گردد]، علامه مجلسی در ادامه می گوید: و گفته شد- که صحیح همین است، - کنیه اش ابو الجنوب می باشد.
- ۵۷- ابن الزبیر، الفضیل، تسمیة من قتل مع الحسین، ص ۱۵۴؛ ابن احمد، حمید، الحدائق الوردیة، ۱ ص ۱۲۲، که در کتاب اخیر نامش سعید بن الحرث ضبط شده است.

- ۵۸ - البلازری، احمد، جمل من انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۷؛ ابن اثیر جوزی، عزالدین، اللباب فی تهذیب الانساب، ج ۳، ص ۲۸۷؛ الزرکلی، خیر الدین، الاعلام، ج ۷، ص ۳۴۵.
- ۵۹ - ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۵، دار صادر، بیروت، بی تا، ص ۸۲؛ الطبری، محمد بن جریر، المنتخب من کتاب ذیل المذیل من تاریخ الصحابه و التابعین، موسسه الاعلمی، بیروت، ۱۹۳۹، ص ۱۴۶؛ ابن عبد البر، الاستیعاب، ج ۲، تحقیق: علی محمد البجاوی، بیروت، دار الجلیل، ۱۴۱۲، ص ۵۵۰؛ ذیل الناجی؛ ابن اثیر، الحسن بن علی، اسد الغابۀ، ج ۲، (۱-۲-۳) ص ۲۷۲؛ ابن حجر، احمد بن علی، الاصابۀ، ج ۳، ص ۴۲؛ و نیز الامین، محسن، اعیان الشیعۀ، ج ۱۱، ص ۱۸۱؛ الامینی، عبدالحسین، الغدیر فی کتاب و السنۀ، ج ۹، تحقیق: مرکز الغدیر، قم، مرکز الغدیر، ۱۴۱۶، ص ۴۹۸.
- ۶۰ - ابن طاووس، علی، الاقبال بالاعمال، ج ۳، ص ۳۴۵.
- ۶۱ - ک المامقانی، عبدالله، تنقیح المقال، ج ۲، جزء اول، ص ۱۰۶، ذیل ضرغامۀ بن مالک؛ و ص ۱۴۵، ذیل عبدالرحمن بن عبدالله اربحی؛ و ص ۱۴۶، ذیل عبدالرحمن بن عقیل؛ و ص ۲۱۸، ذیل عبدالله بن مسلم بن عقیل؛ و ص ۲۴۰، ذیل عبیدالله بن علی؛ و ج ۲، جزء دوم ص ۶۰، ذیل محمد بن ابی سعید؛ ج ۳، ص ۲۱۳، ذیل مسعود بن حجاج؛ النمازی، علی، مستدرکات علم رجال، ج ۵، ص ۱۸۸.
- ۶۲ - ک ابو مخنف، لوط بن یحیی، مقتل الحسین، ص ۲۴۳؛ الطبری، محمد تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۹؛ ابن الاثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۹۳؛ ابن الزبیر، الفضیل، تسمیۀ من قتل مع الحسین، ص ۱۵۲، ابن احمد، حمید، الحدائق الوردیۀ، ص ۱۲۱؛ ابن المشهدی، محمد، المزار، ص ۴۹۱؛ ابن طاووس، علی، الاقبال بالاعمال، ج ۳، ص ۷۶؛ المجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۶۹ و ج ۱۰۱، ص ۲۷۱؛ الخوئی، سید ابو القاسم، معجم رجال الحدیث، ج ۸، ص ۲۹۳؛ عسکری، مرتضی، معالم المدرستین، ج ۳ (۲-۳) ص ۱۸۰.
- ۶۳ - الخوئی، سید ابو القاسم، معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۳۴؛ النمازی، علی، مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۱۱۶؛ دایرة المعارف تشیع، ج ۵، ص ۳۱۳.
- ۶۴ - المامقانی، عبدالله، تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۱۴؛ تحقیق و استدراک: محی الدین المامقانی، ج ۱۴، ص ۲۳۳؛ قم، موسسه آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۲۳؛ البته این مطلب در مستدرکات این کتاب اضافه شده است.
- ۶۵ - ک الطبری، محمد، تاریخ الطبری ج ۴، ص ۴۶۴؛ ابن اعثم، احمد، الفتوح، ج ۶، ص ۲۲۲؛ ابن الاثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۱۸۲، لازم به ذکر است که در اینجا سهو قلمی رخ داده و نام جبلۀ بن عبدالله، به اشتباه جمله بن عبدالله ضبط شده است، و این در حالی است که در صفحه ۱۸۰

نام این فرد جبله بن عبدالله ضبط شده که این نوع ضبط صحیح و مطابق با کتب کهن تاریخی می باشد.

۶۶- ابن نما الحلّی، محمد، مثير الحزان، ص ۱۷؛ الامین، محسن، اعیان الشیعۀ، ج ۲، صص ۴۰۵ و ۴۰۶.

۶۷- ابو مخنف، لوط بن یحیی، وقعه الطف، ص ۱۰۳ تا ۱۰۷؛ ابو مخنف، لوط بن یحیی، مقتل الحسین، ص ۲۶؛ الطبری، محمد، تاریخ الطبری ج ۴، صص ۲۶۵ و ۲۶۶.

۶۸- الدینوری، احمد، الاخبار الطوال، ص ۲۳۱.

۶۹- ک ابو مخنف، لوط بن یحیی، وقعه الطف، ص ۱۰۳؛ ابو مخنف، لوط بن یحیی، مقتل

الحسین، ص ۲۴؛ الطبری، محمد، تاریخ الطبری ج ۴، ص ۲۶۵؛ ابن اعثم، احمد، الفتوح، ج ۵،

ص ۳۷؛ ابن طاووس، علی، اللهوف، ص ۱۹؛ الخوارزمی، الموفق بن احمد، مقتل الحسین، ج ۱،

ص ۲۸۸.

۷۰- الطوسی، محمد، رجال طوسی به تحقیق جواد قیومی، ص ۱۰۱

۷۱- الطوسی، محمد، رجال طوسی به تحقیق محمد صادق آل بحر العلوم، ص ۷۴.

۷۲- شهدای کربلا، تحقیقات سپاه، ذیل ادهم بن امیه.

۷۳- المامقانی، عبدالله، تنقیح المقال، ج ۱، ص ۱۰۶، ذیل الادهم بن امیه.

۷۴- الامین، محسن، اعیان الشیعۀ، ج ۴، ص ۶۴۳.

۷۵- البته در تاریخ طبری سعد ضبط شده نه سعید، و شاید از تعدد نسخ نشات گرفته باشد.

الطبری، محمد، تاریخ الطبری ج ۴، ص ۲۶۳؛ ک ابو مخنف، لوط بن یحیی، مقتل الحسین، ص ۱۸؛

ابن الاثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۲۱.

۷۶- ابن المشهدی، محمد، المزار، ص ۴۹۱؛ ابن طاووس، علی، الاقبال بالاعمال، ج ۳، ص ۷۳؛ رک

مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۲۷۳.

۷۷- المامقانی، عبدالله، تنقیح المقال، ج ۱، ص ۴۵۳، ذیل زهیر بن قین؛ و ج ۳، ص ۳۲۵، ذیل یزید

بن حصین و ذیل یزید بن ثبیت؛ ج ۳، ص ۲۱۴، ذیل مسلم بن عوسجه؛ ر. ک علامه الحلّی، الفوائد

الرجالیة، ج ۴، پاورقی ص ۵۱؛ کوه کمره ای، میرزا خلیل، عنصر شجاعت، ج ۳، تهران، کتابفروشی

اسلامیه، ۱۳۵۴ش، ص ۲۲۷؛ مامقانی، یوسفعلی، عطیة الذرة الی ریس الملة، تهران، بی نا، ۱۳۶۰ ق،

صص ۸۶، ۸۹، ۱۰۶، ۱۱۲...

۷۸- ابن مشهدی، محمد، المزار، ص ۴۹۱؛ ابن طاووس، علی، الاقبال بالاعمال، ج ۳، ص ۷۳؛ رک

مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۶۵، و ج ۱۰۱، ص ۲۶۹.

- ٧٩- الطوسی، محمد، رجال الطوسی، ص ٧٧؛ ابن یوسف الحلّی، الحسن، خلاصه الاقوال، ص ٣٧٩؛ ابن داود الحلّی، الحسن بن علی، کتاب الرجال، ص ٤٦٥؛ التفرشی، مصطفی، نقد الرجال، ص ١٧٨؛ الاردبیلی، محمد، جامع الرواة، ج ١، ص ٤٢٨؛ الجابلقی، علی اصغر، طرائف المقال، ج ٢، ص ٦٩؛ الخوئی، سید ابو القاسم، معجم رجال الحديث، ج ٩، ص ٢٠٨.
- ٨٠- الخوئی، سید ابو القاسم، معجم رجال الحديث، ج ٤، ص ٣٤؛ ذیل جبله بن علی؛ و ج ٨، ص ٣٣، ذیل سالم مولی بنی مدینه کلبی، و ج ٨، ص ٧٤؛ ذیل سعد بن عبدالله؛ النمازی، علی، مستدرکات علم رجال الحديث، ج ٧، ص ٢٧٩.
- ٨١- ر. ک ابن الزبیر، الفضیل، تسمیه من قتل مع الحسین، صص ١٣٧ و ١٤٧؛ آغا بزرگ الطهرانی، محمد محسن، الذریعه الی تصانیف الشیعئه، تهران، ج ٢، مکتبه الطهوری، ١٩٧٢، ص ٣٤١ ذیل «امامه امیر المومنین من القرآن» و ج ٦، ص ٢٩١ ذیل «الحدائق الوردیه».
- ٨٢- ر ک ابو مخنف، لوط بن یحیی، وقعۀ الطف، ص ٢٢٦؛ الطبری، محمد، تاریخ الطبری ج ٤، ص ٣٣٢؛ ابن الاثیر، الکامل فی التاریخ، ج ٤، ص ٦٨؛ ابو مخنف، لوط بن یحیی، مقتل الحسین، ص ١٣٨.
- ٨٣- المامقانی، عبدالله، تنقیح المقال، ج ٣، ص ٣٢٨؛ ر. ک الامین، محسن، اعیان الشیعئه، ج ٢، ص ٤٣٨؛ النمازی، علی، مستدرکات علم رجال، ج ٨، ص ٢٦٣.
- ٨٤- ابن حجر، احمد بن علی، الاصابه، ج ٦، ص ٥٥٤.
- ٨٥- ابن حجر، احمد بن علی، الاصابه، ج ٦، ص ٥٥٤.
- ٨٦- ر. ک المرزبانی، محمد، معجم الشعراء، تحقیق: عبدالستار احمد فراج، بی جا، دار احیاء الکتب العربیئه، ١٩٦٠ ص ٥١٦.
- ٨٧- ر. ک ابن حجر، احمد بن علی، الاصابه، ج ٦، ص ٥٥٤.
- ٨٨- ابن حزم الاندلسی، علی، جمهره انساب العرب، ص ٣٧٨.
- ٨٩- ابن حجر، احمد بن علی، الاصابه، ج ٦، ص ٥٥٤.
- ٩٠- ابن حزم الاندلسی، علی، جمهره انساب العرب، ص ٣٧٨.
- ٩١- ابن مزاحم المنقری، نصر، م ٢١٢، وقعۀ صنفین، تحقیق: عبدالسلام هارون، قم، بصیرتی، ١٣٨٢ ق، الطبعة الثانية، ص ٢٦١؛ ابن محمد، ابراهیم، الغارات، ج ١، تحقیق: سید جلال الدین، بی جا، سلسه انتشارات انجمن آثار ملی، ١٣٩٥، چاپ دوم، ج ١، ص ٣٥٢؛ الطبری، محمد، تاریخ الطبری ج ٤، صص ٩٣ و ٩٥.

۹۲- ابن مزاحم المنقری، نصر، وقعه صفین، ص ۲۶۱؛ ابن ابی الحدید، م ۶۵۶، شرح نهج البلاغه، ج ۵، (مجلد ۵-۶) تحقیق: محمد ابو الفضل ابراهیم، بی جا، دار احیاء الکتب العربیه، ۱۹۶۵، الطبعة الثانية، ص ۲۰۸.

۹۳- لازم به ذکر است که در اینجا عبدالله ضبط شده، که به نظر سهو قلم می باشد، مگر اینکه بگوییم، فردی به نام عبدالله از طرف عیدالله مامور به گرفتن خراج شده که این نظر بعید و بر خلاف ظاهر متن می باشد.

۹۴- الطبری، محمد، تاریخ الطبری ج ۴، ص ۵۹۱؛ ابن الاثیر، الكامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۲۹۲.

۹۵- ک ابن نما الحلّی، محمد، مثير الحزان، ص ۴۵؛ لهوف فی قتلى الطفوف، ص ۹۲.

۹۶- ک ابو مخنف، لوط بن یحیی، وقعه الطف، ص ۲۲۱؛ ابو مخنف، لوط بن یحیی، مقتل الحسین، ص ۱۲۸؛ البلازری، احمد، جمل من انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۹۹؛ الطبری، محمد، تاریخ الطبری ج ۴، صص ۳۲۸ و ۳۲۹.

۹۷- المامقانی، عبدالله، تنقیح المقال، ج ۳، ص ۳۲۸.

۹۸- ابن المشهدی، محمد، المزار، ص ۴۹.

۹۹- ابن طاووس، علی، الاقبال بالاعمال، ج ۳، ص ۷۸.

۱۰۰- الامین، محسن، اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۶۴۳.

۱۰۱- الامین، محسن، اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۶۴۳.

۱۰۲- المامقانی، عبدالله، تنقیح المقال، ج ۱، ص ۱۰۶.

۱۰۳- هر چند به احتمال قوی و با کمی اغماض می توان اشکال را به علامه مامقانی بازگرداند، چرا که در نوع نگارش «ابا امیه» و بالای واژه «ابا» حرفی که شبیه به ضمیر یا ساکن است ضبط شده. به هر حال اگر ساکن باشد، اشکال به علامه امین باز می گردد و اگر ضمیر باشد، اشکال به علامه مامقانی باز می گردد. زیرا ابن سعد این مطلب را بیان نکرده است. که طبق اصول نگارش کتاب تنقیح المقال و ظاهر نوشته خطی مراد از آن حرف ساکن می باشد نه ضمیر، و با در نظر گرفتن تمام عبارت باید مراد از آن حرف، ضمیر باشد که به ادهم باز گردد.

۱۰۴- الامین، محسن، اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۶۴۳.

۱۰۵- ر. ک ابن حجر، احمد بن علی، الاصابه، ج ۱، ص ۲۶۹.

۱۰۶- المامقانی، عبدالله، تنقیح المقال، ج ۱، ص ۱۰۶.

۱۰۷- ر. ک ابن حجر، احمد بن علی، الاصابه، ج ۱، ص ۲۶۹.